

سخن درباره راههای پسندیده

دعانویسی

گویند - و خداوند داناتر و حکیمتر است - که سلیمان بن داود علیه السلام ، اول کسی است که جنیان و شیاطین را ببندگی و خدمت خود درآورد . و بقولی ، اول کسیکه آنها را ببندگی درآورد ، بنا بعقیده ایرانیان ، جمشید پسر اوانجهان بود^۱ ، و گویند^۲ ، برای سلیمان بن داود ، اصف بن برخیا ، که پسر خاله سلیمان بود ، عبری ، و یوسف بن عیصو نیز ، عبری ، و هر مزان بن کردول ، بفارسی و عبری مینوشتند .

نام عفریتانی که بر سلیمان بن

داود در آمدند

و هفتاد نفر بودند ، و عقیده دارند که سلیمان بن داود - صلی الله علی نبینا و علیما السلام بمجلس خود در آمد ، و رئیس جنیان و شیاطین را ، بنام فقطس احضار کرده و آنها را ، سان دید ، فقطس از نام یکایک آنان ، و کارهاییکه بر سر فرزندان آدم آدرند ، ویرا آگاه ساخت . و اوعهد و پیمانی با آنان بست که هر گاه آنانرا بآن عهد و میثاق سوگند داد ، جواب دهند و روانه شوند ، و آن عهد ، اسامی خداوند متعال بود . و آن شیاطین چنین نامیده میشدند - فقطس ، عمرد ، کیوان ، شمرعال ، فیروز ، مهاقال ، ذیزب ، سیدوک ، حیدرب ، سیار ، زنبور ، راحس ، کوکب ، حمران ، داهر ، قارون ، شداد ، صعصعه ، بکتان ، هرثمه ، بکلم ، فروخ ، هرمرز ، همهمه ، عیزار ، مزاحم ، مره ، فتره ، هیم ، ارهبه ، خیشع ، خیفته ، ریاح ، زحل ، ذویعه ، محتوگرا ، هیشب ، طعمیطان ، وقاص ، قدمنه ، مفرش ، ابرایل ، نزار ، شفتیل ، دیوید ، انکرا ، خطوفه ، تنکیوش ، مسلقر ، قادم ، اشجع ، نودر ، تیشامه ، عصار ، ثعبان ، نامان ، نمودرکی ، طبابور ، ساهتون ، عذافر ، مرداس ، شیطوب ، زعروش ، صخر ، عرمرم ، خشوم ، شاذان ، حرث ، حویرث ، عزره ، فقرون .

۱- رجوع شود بصفحه ۴۳۴ این کتاب .

۲- در متن عربی (وقال) ولی ظاهراً (وقیل) باشد .

نام هفت نفری که اینان

از فرزندانشان بودند

اولی دنهش - روز اول - شاخبا - روز دوم - مریبا - روز سوم - عبرا - روز چهارم ،
مسمار - روز پنجم - نمودرکی - روز ششم - نجطس - روز هفتم .

اریوس رومی

اریوس پسر اصطفانوس پسر بطلمینس رومی ، ملقب - برشید قوم خود - از علماء رومیان در دعا نویسی بوده ، و از کتابهای اوست : کتاب یدکر فیه اولاد ابلیس و تفرقههم فی البلاد وما یختص به کل جنس منهم فی العلو و الارواح والاستهلاکات والافعال و انساب الجن .

لوهق

لوهق پسر عرفج ، از قدماء بوده ، و این کتاب از اوست : کتاب طبائع الجن و موالیدهم ، و مؤاخیدهم و الارواح الصارعه ، و این کتاب بزرگتر از کتاب اریوس رومیست .

و از متأخران - ابن هلال

نامش ابونصر احمد بن هلال البکیل و هلال پسر خدمتکاری بوده ، و هموست که در اسلام دری برای اینکارها گشوده و جنیان خدمتش مینمودند ، و با وی سخنگویی داشتند . ویرا کارهایی شکفت انگیز ، و رفتاری نیکو بود ، و نگینهای مجسری داشت . و این کتابها از اوست : کتاب الروح المتلاشیة ، کتاب المفاخر فی الاعمال . کتاب تفسیر مآقالته الشیاطین لسلیمان بن داود صلی الله علی نبینا و علیهما السلام و ما اخذ علیهم من العهود .

ابن امام

از دعانویسانی که با سامی خداوند متعال کار میکرد ، مردیست معروف بابن امام ، که در دوران معتضد بود ، و طریقه خوبی پیش گرفته بود که قابل مذمت نبود .

عبدالله بن هلال^۱ ، و صالح مدیبری ، و عقبه اذری ، و ابو خالد خراسانی ، گروهی هستند که طریقه خوبی را پیش گرفته‌اند . و کارهایی شایسته ، و رفتار شرافتمندانه دارند .

ابن ابورصاصه

ابوعمر و عثمان بن ابورصاصه ، از کسانی است که من ویرا دیده‌ام ، و در هنر خود برجستگی دارد . روزی بوی گفتم . من تو را شایسته‌تر از آن دانم که باین گونه کارها دست بیالائی ، گفت ، سبحان الله ، من الان ، از هشتاد و اندی سال بیشتر عمر کرده‌ام ، و اگر میدانستم که این کار حقیقتی ندارد ، دست از آن برمیداشتم ، ولی من شك و تردیدی در صحت آن ندارم ، بوی گفتم بخدا سو کند رستگار نخواهی شد ، و او تألیفات بسیاری دارد ، و کارهایش خوب است ، و صاحبان این هنر عقیده پیرتری و برجستگی او دارند .

سخن درباره طریقه نکوهیده

طریقه نکوهیده این کارها را ساحران دارند ، و سخن گویانشان چنین پندارند که بیدخ ، دختر ابلیس ، و بقولی ، دختر پسر ابلیس . تختی بر روی آب دارد ، و کسیکه خواهان این کارهاست . هر وقت برای او کاری چنانچه خواسته ، بدلخواهش انجام دهد ، باو میرسد و خواسته‌های خود را از وی بدست آورد ، و نیازمندیهایش برآورده شود و از وی حجایی نخواهد داشت ، از این جمله کسانی هستند که برای وی حیوانات ناطق و غیر ناطق قربانی کنند ، و اجبات دینی را کنار گذارند ، و مرتکب کارهایی شوند که عقل آن را قبیح شمارد . و بقولی این بیدخ ، خود ابلیس است . و دیگری گوید که ، بیدخ بر تخت خود نشیند ، و مریدان را بنزد او برند تا در مقابل وی بسجده در آیند .
- بزرگت خداوند گاریکه ناهایش مقدس است .

یکی از همین مردمان بمن گفت ، بیدخ ، را بخواب دیدم که بهمان کیفیت بیداری ، بر تخت خود نشسته ، و در اطرافش گروهی را بسیاهی نبطیان دیدم که از برهنه پائی ، پاشنه‌هایشان شکاف برداشته بود ، و میگفت ، این منذرینی را هم در میان نشان دیده است . و این مردیکه نامبرد ، از بزرگان ساحران ، و همزمان با ما بوده ، نامش احمد بن جعفر

۱- ش در بالای این نام بخط ریز دارد (الاول اصح فی نسبه) .

غلام ابن زریق است . و از زیر طشت با وی سخن گویند .

خلف بن یوسف دستمیسانی

از جمله آن مردمان ، و بگفته برخی از پیروانش بنام ابن قنان ، این کتابها از اوست : کتاب ...

حماد بن مره یمانی

از آن مردم است ، و بگمان خود ، از زرقاء ساحره روایت میکند . و این کتاب از اوست : کتاب التماثيل .

حریری

ابوالقاسم فضل بن سهل بن فضل ، از آن مردمان بود ، و این کتاب از اوست : کتاب الحلولات والربوطات و العقد والادارات .

ابن وحشیه کلدانی

ابوبکر احمد بن علی بن مختار بن عبدالکریم بن جرثیم بن بدنیان برسانیا بن عالطیا ، کسدانی صوفی ، از مردم قسین^۱ است و ادعا داشت که ساحر است و طلسم میسازد و کیمیا دارد . و ما در آخر این کتاب - در صنعت کیمیا - ذکر می‌خواهیم کرد ، و معنی کسدانی نبطی است^۲ که اولین ساکنان روی زمین از نژاد سنحاریب^۳ بودند . و در طلسمات و سحر این تألیفات را داشت : کتاب طرد الشیاطین - معروف بالاسرار . کتاب السحر الکبیر . کتاب السحر الصغیر . کتاب دوار علی مذهب النبط که آنرا بشعر در آورده^۴ . کتاب مذاهب الکلدانیین فی الاصنام . کتاب الاشارة فی السحر . کتاب اسرار الکواکب . کتاب . کتاب الفلاحة الکبیر والصغیر . کتاب حناطوئی اباعی الکسدانی فی النوع الثانی من الطلسمات - که ابن وحشیه آنرا ترجمه کرده است . کتاب الحیوة والموت فی علاج الامراضی الراهطین سموطان الکسدانی . کتاب

۱- قسین - با ضمه و بعد کسره و تشدید سین ، دهی است از نواحی کوفه (معجم البلدان).

۲- رجوع کنید بصفحه ۱۹ این کتاب .

۳- سنحاریب پادشاه آشور (۷۰۵-۶۸۱ ق.م) پسر سرجون دوم و جانشین او (اعلام

المنجد) . ۴- ف (هوتسع مقالات) ش (وهو بشعر قاله) .

الاصنام . کتاب القرائین . کتاب الطبیعه - از خود او - کتاب الاسما از خود او کتاب مفاوضاته مع ابی جعفر و الاموی و سلامة بن سلیمان الاخمیمی فی الصنعة والسحر .

ابوظالب

احمد بن حسین بن علی بن احمد بن محمد بن عبدالملک زیات ، صاحب ابن وحشیه ، و کتابهای او را روایت مینماید ، و در این وقت حیاة دارد . و بگمانم در همین نزدیکیها وفات یافته است .

سخن درباره شعبده و طلسمات

و نیرنگات

اولین شعبده باز در اسلام ، عبدالکیس . و یکنفر دیگر بنام قطب الرحا بودند و تألیفاتی در این موضوع دارند که از آن جمله است : کتاب الشعبدہ - تألیف عبدالکیس . کتاب الخفة والدک والقف - تألیف قطب الرحا . کتاب بلع السیف والقضیب والحصى والسبع واکل الصابون والزجاج والحیلة فی ذلك . کتاب المخرفة - تألیف عبدالکیس . و آخرین نفریکه باچالاکی و تردستی بازی میکرد و ما او را دیده ایم ، منصور ابوالعجب بود که هنگام مرگ یکصد و پانزده سال داشت . و میگفت در مقابل معتمد بازی کرده است .

قالشانس

از قدیمیان است ، و درباره خواص اشیاء و نیرنگات و طلسمات سخنانی دارد ، و این کتاب از اوست : کتاب الجامع فی النیرنجات والخواص .

بلیناس حکیم

از مردم طوانه^۱ از شهرستانهای روم است ، و گویند او اول کسی است که درباره طلسمات سخنانی درآورد ، و کتابش در کارهاییکه از طلسمات ، در شهر خود و سایر ممالک نموده ، معروف و مشهور است .

۱ - طوانه ، دژی در کبلوقیه (اناطولی) است که عبدالملک در سال ۷۰۷ م از دست رومیان درآورده وای در تصرف عرب باقی نماند تا سال ۸۰۶ م که رشید بر آن استیلا یافت (اعلام المنجد) .

اروس رومی

و این کتاب از اوست : کتاب النیر نجات .

سسه هندی

از قدیمیان است و رویه هندیان را در نیرنگات داشت و کنایی دارد که در آن از مسلك اصحاب توهم پیروی کرده است .

کتابهای هرمس در نیرنگات

و خاصیت آنها و طلسمات

کتاب هرمس فی النشر والتعاویذ والعزائم . کتاب الهاریطوس فی نیر نجات الاشجار والثمار والادهان والحشائش . کتاب فریقونیوس فی الاسماء والحفظة والتمائم والعود - من حروف الشمس والقمر والنجوم الخمسة و اسماء الفلاسفة . کتاب فریقونیوس فی الخواص - و آن را به جزء در آورده ، و هر جزئی مشتمل بر معنائی است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فصل سوم - از مقاله هشتم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند

مشمول بر

کتابهاییکه در معانی گوناگونی تألیف شده و مؤلفان

شناخته نشده‌اند

نام افسانه‌هایی که بلقب معروف بوده

و چیز دیگر در این باره ندانیم

کتاب شکبده . کتاب کعب خب . کتاب صلح الدیر . کتاب خمج . کتاب عاشق البقرة .
کتاب حره الريح . کتاب سعه . کتاب حدیثه . کتاب جبل مشق . کتاب زقطه^۱ . کتاب رقاصه

کتاب سکن . کتاب خراء الطير . کتاب بئبل^۱ . کتاب صغيره^۲ . کتاب طعنه الصراخ^۳ . کتاب برص . کتاب ری . کتاب حراره . کتاب رخیه . کتاب حوشق^۴ . کتاب قور . کتاب بلبل . کتاب حبی و علمه . کتاب جلبذه .

یاوه گوئیهاییکه که مؤلف

آن معلوم نیست

کتاب حوشب الاسدی . کتاب عروه بن عبدالله . کتاب الغاضری . کتاب ابی السائب . المخزومی . کتاب ابی عمر الاعرج . کتاب ضمضم المدیننی . کتاب قلووس . کتاب ابی سکه . کتاب مسرور الاوسی . کتاب ابی معن الفغاری . کتاب الدارمی . کتاب ابن احمر . کتاب عقریط . کتاب حطمی الدلال . کتاب ابی الحر المدیننی . کتاب فند . کتاب هبة الله . کتاب نومه الصخی . کتاب ابن الشونیزی .

نام گروهی از احمقان که در نوادرشان^۵

تألیفاتی شده و مؤلف معلوم نیست

کتاب نوادر حجا . کتاب نوادر ابی ضمضم . کتاب نوادر ابن احمر . کتاب نوادر سورة الاعرابی . کتاب نوادر ابن الموصلی . کتاب نوادر ابن یعقوب . کتاب نوادر ابی عبیدالحزمی . کتاب نوادر ابی علقمه . کتاب نوادر سیفویه .

کتابهایی که درباره ایرانیان و هندیان و رومیان

و عربان شهوت انگیزانه تألیف کرده اند

کتاب بنیان^۶ دخت . کتاب بنیان^۷ نقش . کتاب بهرام دخت فی الباه . کتاب مرطوس

۱- ف (بئبل) .

۲- (صعیده) .

۳- ش (الصراخ) .

۴- ف (جوسق) .

۵- (نوادر بچیزهای عجیب و شگفتی گویند (فرهنگ تفسیری) .

۶ و ۷- در - ش - بی نقطه .

الرومی فی حدیث الباء . کتاب الالفیة الکبیر^۱ . کتاب الالفیة^۲ الصغیر . کتاب بردان و حجاب لابی حسان الکبیر . کتاب بردان و حجاب الصغیر . کتاب الحره والامة . کتاب السحاقات والبناسر^۳ - تألیف ابوعبس . کتاب الفه ابن حاجب النعمان ، ویمرف بحدیث ابن الدکانی . کتاب لعوب الرئیسة وحسین اللوطی . کتاب الجوارى الحباب .

کتابهای ایرانیان و هندیان و رومیان و عربان

در تخیلات درونی و حرکات مژه و ابرو و خالهای

بدن و شانها و تألیفاتی که در فال و پیشگوئی

و غیره دارند

کتاب منحول الفراسه - تألیف ارسطو . کتاب الفراسه - تألیف قلیمون . کتاب فراسه - الحمام . کتاب زجر الفرس . کتاب زجر الهند . کتاب زجر الروم . کتاب زجر العرب . کتاب الخیلان - از مینس رومی . کتاب الشامات - از مینس رومی . کتاب الفال لاهل فارس . کتاب خطوط الکف والنظر فی الید - از هندیان . کتاب الاختلاج علی ثلاثة اوجه - از ایرانیان . کتاب زجر الطیر والفال والعیافة والقیافة والکهانہ - از مدائنی . کتاب الفال الفلکی - از کندی . کتاب الاختلاج والزجر و ما یرى الرجل فی ثیابه و جسده و صفة الخیلان وعلاج النساء و معرفة ما یدل علیه الحبات . کتاب قرعة ابن المرتحل الکبیرة . کتاب قرعة ابن المرتحل الصغیرة . کتاب فیثاغورس فی القرعة التي یقترع بها عند کل حاجة . کتاب قرعة ذی القرنین . کتاب قرعة الفتها النصارى . کتاب قرعة منسوبة الی دانیال . کتاب قرعة منسوبة الی الاسکندر بالسهام .

کتابهاییکه درسوارکاری^۴ و برداشتن اسلحه و آلات جنگی و تدبیر

بکارانداختن آنها تألیف شده و همه ملل از آن پیروی دارند

کتاب آئین^۵ الرمی . از بهرام گور ، وبقولی از بهرام چوبین . کتاب آئین^۶ الضرب بالصوالجه - از ایرانیان . کتاب تعبیه الحروب واداب الاساوره و کیف کانت ملوک الفرس تولى

۱-۲ ش (الاکفیه) . ۳- ش (والبنائین) .

۴- در متن عربی (فی الفروسیه) که در لغت بمعنی مهارت در اسب سواری و شناختن

اسب است و ما برعایت اصطلاح امروز ، بسوارکاری تعبیر نمودیم (ر.ک. منتهی الارب) .

۵ و ۶- ف (ائین) .

الاربعة الثغور من الشرق والغرب والجنوب والشمال . كتاب الحيل - از هرثمی شعرانی^۱ درباره جنگ ، که برای مأمون تألیف کرد ، و خوب از عهده برآمد - در دو مقاله ، مقاله اول در سه جزء و جزء اول بیست باب ، مشتمل بر دو بیست و شصت و چهار مسئله . جزء دوم ، هفت باب در چهل و دو مسئله ، جزء سوم ، بیست و چهار باب مشتمل بر چهل و چهار مسئله . و مقاله دوم ، در سی و شش فصل ، و دو بیست باب^۲ .

كتاب عبدالجبار بن عدی لمنصور فی آداب الحروب و صورة العسكر . كتاب الاشميطی فی الفروسية . كتاب ادب الحروب و فتح الحصون و تربية الكمين و توجيه الجواسيس و الطلائع و السرايا و وضع المسالح - ترجمه ایست از کارهایی که برای اردشیر بن بابک شده . كتاب با جهر الهندي فی فراسات السيوف و نعتها وصفاتها و رسومها و علاماتها . كتاب السيوف التي كانت عند العرب و اصناف ذلك . كتاب شاناق الهندي فی امر تدبير الحرب و ما ينبغي للملك ان يتخذ من الرجال و فی امر الاساور و الطعام و السم . كتاب العمل بالنار و النفط و الزرافات فی الحروب . كتاب الدبابات و المنجنيقات و الحيل و المكيد - و ابن را بخط ابن حنبل دیده ام .

کتابهایی که در بيطاری و معالجه چهارپایان

و صفات اسب و انتخاب آنها تألیف شده

كتاب ابن اخي حزام فی البيطرة - برای متوکل تألیف کرد . كتاب الفه حكيم من حکماء الروم فی علاج سائر الدواب . كتاب البيطرة - تألیف سموس ، يك مقاله آن موجود است . كتاب الخيل و علی ای نعت و صفة شبة أفره ما يكون من الخيل ، كتاب ارتباط الخيل - مؤلفش شناخته نشد . كتاب نقله اسحاق بن سليمان للفرس فی علاج سائر الدواب و الخيل و البغال و البقر و الغنم و الابل و معرفة ثمنها و رسومها . كتاب البيطرة للحصبي - شناخته نشد . كتاب البيطرة للروم . كتاب البيطرة للفرس .

۱- ش (الحيل البرثمی الشعرانی) .

۲- در نسخه خطی شهید علی پاشا این دو مقاله کنار هم و محتویات هر يك بطور عمودی نوشته شده که فلوکل توجه نکرده و آنرا افقی خوانده و بدین جهت در هم مندمج گردیده و جزء اول که مربوط باجزاء سه گانه مقاله اول است پس از مقاله دوم ذکر شده است (ر . ک . ص ۳۱۴ فلوکل - یا - ۴۳۷ چاپ مصر در سال ۱۳۴۸) .

کتابهاییکه ایرانیان و رومیان و ترکان و عرب

درباره مرغان شکاری و شکار با آنها و بهداشت

آنها تألیف کرده‌اند

کتاب الجوارح - تألیف محمد بن عبدالله بن عمر با زیار . کتاب البزاة للفرس . کتاب البزاة للترك . کتاب البزاة للروم . کتاب البزاة للعرب . کتاب الجوارح واللعب بها - تألیف ابودلف قاسم بن عیسی .

نام کتابهاییکه ایرانیان و رومیان و هندیان

و عرب در مواعظ و آداب و حکم تألیف کرده‌اند

خواه مؤلف معلوم یا مجهول باشد

کتاب زادانفروخ^۱ - فی تأدیب ولده . کتاب مهراذ و حسیس الفرمدار^۲ الی بزرجمهر بن المنکان^۳ که اولش این است : هیچ دو نفری نیست که در نظریه باهم ستیزه کنند و یکی بخطا و دیگری بصواب باشد . کتاب سیروس^۴ فی الادب . کتاب بروسن فی تدبیر المنزل . کتاب ابراهیم بن زیاد فی الادب للمهدی^۵ . کتاب محمد بن اللیث الی الرشید یعظه . کتاب محمد بن اللیث الی یحیی بن خالد . کتاب الرد علی الزنادقه - مؤلفش شناخته نشد . کتاب عهد کسری الی ابنه هرمرز یوصیه حین اصفاه الملك وجواب هرمرزایاه . کتاب ملك من الملوك الخالیه الی ابنه فی التأدیب . کتاب عهد کسری الی من ادرك التعليم من بنیه^۶ . کتاب ملك صالح من الملوك فيه جماع روؤس امور الملوك التي تدور علیها سیاستها . کتاب عهد اردشیر بابکان الی ابنه سابور . کتاب مؤبدان مؤبد فی الحکم والجوامع والاداب . کتاب عهد کسری انوشروان الی ابنه ، الذي یسمى عش البلاغة^۷ . کتاب مسائل استرعا یحس العالم والجواب عنها . کتاب الملك ذی الشیبة و ماجری بینہ و بین و زرائه و اهل مملکتہ من المحاوره .

۱- ف (زادانفروخ) .

۲- ف (الموبدان) .

۳- ف (البختکان) .

۴- ف (بفروس) .

۵- ش (فی الادب المهدی) .

۶- ف (من بنیه) .

۷- ف (عین البلاغة) .

کتاب ما کتب به کسری الی المرزبان^۱ واجابته اياه . کتاب حدیث الیاس والرجاء والمحاورة
التي جرت بينهما . کتاب الملك والمرأة التي علقها بين السماء والارض يستظل تحتها الف
فارس . کتاب المسائل التي انفذها ملك الروم الی انوشروان علی يد بقراط الرومی . کتاب
ارسال ملك الروم الفلاسفة الی ملك الفرس يسئله عن اشياء من الحكمة . کتاب الفيلسوف
الذي بلى بالجارية قیطر وحدث الفلاسفة فی امرها . کتاب الملك الذي اشار عليه احد
وزرائه بالنوم والآخر باليقظة . کتاب ما امر اردشير باستخراجه من خزائن الكتب التي و
صفها الحكماء فی التدبير . کتاب حدیث السمع والبصر . کتاب الملك والضرتين والوزراء .
کتاب امرأتی الملك احدهما تفضل الغلمان والآخری الجوارى وكلام الفلاسفة فی ذلك .
کتاب الهنديين الجواد والبخیل والاحتجاج بينهما وقضاء ملك الهند فی ذلك . کتاب سكر سري
بن مردیود لهرمز بن كسرى ورسالة كسرى الی جواسب وجوابها . کتاب كسرى الی زعماء
الرعية فی الشكر . کتاب اروى وذكر دبرها وما تكلمت به من الحكمة . کتاب نوادر ميمون بن
ميمون فی الادب . کتاب حمزة بن عفيف فی سيرة ذی اليمينين . کتاب ادب مسعدة الكاتب .
کتاب العرزمی فی الادب بنوادر وشعر . کتاب آداب عافية بن يزيد القاضی . که برای اسحاق
بن عيسى بن على الهاشمی نوشت . کتاب آداب ابراهيم بن المهدي . کتاب آداب كلثوم بن عمرو
العتابي . کتاب آداب عبدالله بن المعتز . کتاب شاناق الهندي فی الادب - پنج باب . کتاب
سپرتنامه - تأليف حدهاود بن فرخزاد - که کتابيست در اخبار وحكايات . کتاب على بن زين
الانصارى فی الادب والامثال على مذاهب الفرس والروم والعرب . کتاب ترجمته نوادر
اهل الشرفيه و نوادر اوساط الناس و نوادر السفلة والوضعاء .

کتابهاییکه در تعبیر خواب

تأليف شده

کتاب ارطامیدورس فی الرؤيا - پنج مقاله . کتاب النوم واليقظة - تأليف فرفور يوس .
کتاب ابن سليمان المنطقي فی الانذارات النومية . کتاب الفه ابراهيم بن بكوس فی الرؤيا . کتاب
تعبير الرؤيا - تأليف ابن سير بن . کتاب تعبیر الرؤيا - تأليف فيرياني ، قصة است . کتاب
تعبير الرؤيا - تأليف ابن قتيبة . کتاب تعبیر الرؤيا على مذاهب اهل البيت عليهم السلام
(مؤلفش . . .) کتاب تعبیر الرؤيا لاهل البيت - نازك .

کتابهاییکه در عطریات تألیف شده

کتاب العطر - برای یحیی بن خالد تألیف شد . کتاب العطر - تألیف ابراهیم بن عباس .
کتاب العطر - تألیف کندی . کتاب کیمیاء العطر - تألیف کندی . کتاب العطر - مؤلفش شناخته
نشد . کتاب آخر مجهول فی العطر والترکیبات . کتاب العطر - تألیف حبیب عطار . کتاب
العطر واجناسه - تألیف مفضل بن سلمه . کتاب العطر واجناسه ومعادنه - تألیف مرد کوهستانی
نامش ...

کتابهاییکه در طبیخ^۱

تألیف شده

کتاب الطبیخ - تألیف حارث بن یسخر^۲ . کتاب الطبیخ - تألیف ابراهیم بن مهدی .
کتاب الطبیخ - تألیف ابن ماسویه^۳ . کتاب الطبیخ . - تألیف مخبره . کتاب الطبیخ - تألیف
احمد بن طیب . کتاب الطبیخ - تألیف ابراهیم بن عباس صولوی . کتاب الطبیخ - تألیف علی بن -
یحیی منجم . کتاب الطبیخ - تألیف جحظه . کتاب السکباج - از خود او . کتاب الطبیخ^۴ للمرضی -
تألیف رازی . کتاب الطبیخ - از خود او .

کتابهاییکه در سمیات و داروسازی

تألیف شده

رنطاح

معلوم نیست از قدیمیان و یا متأخران است . و این کتابها از اوست : کتاب السمومات
وترکیبها و اصولها - در حدود پنجاه ورق . کتاب السمومات - از ابن بطریق . کتاب السمومات
للهند . کتاب السمومات و دفع ضررها - از کندی . کتاب السمومات لقسطابن لوقا و دفع
مضارها . کتاب اجناس الحیات - مترجم هندی . کتاب اجناس الحشرات - از ابن بطریق .

۱ - طبیخ لغت حجازیان و بمعنی خوراکیست که خورش دارد (اقرب الموارد) .

۲ - ف (یسخر) . ۳ - ف (ماسویمن) . ۴ - ف (اطعمه) .

کتاب الصیدنة - از رافق^۱ دواساز . کتاب الصیدنه از رازی .

کتابهاییکه در تعویذات ورقی

تألیف شده

کتاب الهیا کل السبعة . کتاب الخواتیم السبعة . کتاب الحراب^۲ السبعة . کتاب المنازل - السبعة . کتاب الرقی والتعاوید - تألیف ابن وحشیه . کتاب الرقی والتعاوید - تألیف احمد بن - هلال . کتاب سفر آدم و در آن نام ملائکه و کیفیت بکار بردن آن نامهاست - مؤلفش شناخته نشده ، و یهودیان آنرا از خود دانند ، کتاب الهیجات والعطوف والحلول والربوط مؤلف گمنام است .

نام کتابهایی که مفرد است و نام

مصنفان آنها

کتاب الجوهر واصنافه - که محمد بن شاذان جوهری برای معتضد تألیف کرد . کتاب التلاویح - تألیف یحیی بن محمد زجاج . کتاب السبول^۳ . والمعجونات والفضار الصینی - تألیف جعفر بن حسین . کتاب النداء علی الاشیاء ، مسجع ، ومؤلفش بدرستی شناخته نشد . کتاب - الهلیلجه - مؤلفش شناخته نشده و آنرا بصادق علیه السلام^۴ نسبت داده اند و این امر محالست . کتاب اجناس الرقیق والکلام علیه - که یکی از مردم مصر برای ابن بطحاً تألیف کرده ، و در حدود یکصد ورق است . کتاب الكنوز السبعة - مؤلفش شناخته نشد . کتاب دفائن البیوت - مؤلف شناخته نشد . کتاب المعادن والمطالب والکنوز - از مصریان . کتاب مزاجات الجواهر - المعدنیه وعمل الفولاذ والطاقیقون والخماهن والصفر وغير ذلك - مؤلف شناخته نشد .

۱- ف (راوق) .

۲- ف (الجواب) .

۳- ف (السیوب) .

۴- ف (رضی الله عنه) .

نهمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحاق که معروف

ابو یعقوب وراق است

حکام‌خط‌المصنف
عبد محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بییتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله مذاهب و اعتقادات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقاله نهم - از کتاب الشهرة

فن اول

در اخبار علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند

مشمول بر

چگونگی مذاهب حرنانیان کلدانی معروف بصائبه

و مذاهب ثنویه

کلدانیان

این حکایت را احمد بن طیب بخط خود از کندی

نقل کرده است .

این گروه بر آنند که عالم یك‌علت دارد ، و همیشه یكنا بوده و فزونی نیابد ، و از صفت معلولات چیزی باو نمی‌یوندد . و صاحبان تمیز و شدا ز بندگانش را مکلف در اقرار بخداوندی

خود نموده ، و راهشانرا واضح و نمودار کرده ، و پیامبرانی را برای راهنمایی آنان فرستاده ، و برای آنکه حجت را تمام کرده باشد ، بآنان دستور داد که مردم را به بهشت او دعوت نمایند . و از خشم و غضبش هراسان دارند . باطاعت کنندگان زندگی جاوید را نوید دهند ، و عاصیانرا از عذاب ، و مجازات باندازه استحقاق برحذر سازند - و بهمین جا قطع میشود .

از برخی پیشینیان باستانی نقل شده ، که گفته است : خداوند نه هزار دور معذب میدارد ، و پس از آن در پناه رحمت الهی درآید ، ولو آنکه اختصاص بآن گروهی داشته باشد ، که داعی بحق ، و پیرو دین حنیفی باشند که بآن گروهیده اند^۱ . و برجستگان و بزرگان آنان : ارانی ، و اغثاذیمون^۲ ، و هرمس بوده ، و برخی ، سولون جد مادر افلاطون فیلسوف را در شمار آنان آورده اند - دعوت این گروه یکنواخت بود ، و در سنن و آئین باهم اختلافی نداشتند ، و قبله خود را یکی میدانستند ، و در سفر^۳ خردمندان قطب شمال قرار داده شده بود ، تا بحکمت دستیابی داشته باشند . و از آنچه با فطرت^۴ مناقضت دارد بدور مانند ، و خود را ملزم برعایت فضائل چهارگانه نفس داشته باشند . از فضائل کوچک و جزئی برخوردار ، و از کوچکترین کارهای ناشایست دوری جویند ، و میگفتند ، آسمان از روی اختیار و خردمندی در حرکت بوده ، و نماز روزانه در سه وقت واجب است . اولی - در هشت رکعت ، و هر رکعتی سه سجده ، پیش از طلوع آفتاب به نیم ساعت یا کمتر ، که با سرزدن آفتاب پایان برسد . دومی - در پنج رکعت . و هر رکعتی سه سجده ، که با زوال آفتاب پایان یابد . و سومی مانند دومی بوده ، و یا غروب آفتاب پایان میرسد . و التزام برعایت این سه وقت برای وتدهای^۵ سه گانه است که ، وتد مشرق ، وتد وسط السماء و وتد مغرب باشد . و دیگر از واجب بودن نماز برای وتد زمین کسی سخن نگفته است . و لزوم نافله نزد آنان چون نماز و تر^۶ در نزد مسلمانان است ، و هر روزی در سه وقت باید ادا شود ، اول دو ساعت از روز رفته ، دوم ، در ساعت نه از روز ، و سوم ، سه ساعت از شب گذشته ، و طهارت شرط اولی نماز است .

وسی روز ، روزه را واجب شمرند ، و اول آن از هشتمین روز ماه اذاراست . و نه روز

۱ - ف (یقسمون) ش (یقسمون) . ۲ - ف (اغثاذیمون) .

۳ - سفر - کتاب بزرگ ، و بقولی ، هر جزئی از اجزاء تورات (اقرب الموارد) .

۴ - ف (بالقطر) ش (بالفطر) . ۵ - وتد در لغت بمعنای - میخ است . و

باوناد جمع میشود . و اوتاد الارض کوههای زمین است (منتهی الارب) .

۶ - وتر بکسر اول و سکون دوم ، بمعنای (یکه - وطاق) است ، و در فقه اسلامی نام

نماز یکرکعتی است که از نوافل شب است (رک . منتهی الارب . و کتاب الصلوة شرائع) .

آخر کانون اول را روزه گیرند ، بهمچنین هفت روز از هشتمین روز ماه شباط ، که در نظرشان بسیار بزرگ و با اهمیت است . و در روزه نافله‌هایی دارند ، که یکی شانزده روز ، و یکی بیست و هفت روز است .

و قربانیهایی برای تقرب دارند ، و آنرا ویژه ستارگان دانند ، و بگفته برخی از آنان ، اگر قربانی بنام باری تعالی شود ، آثار خوبی را نشان نخواهد داد ، زیرا بعقیده آنان این کار چنانست که بیک کار عظیم و بزرگی دست اندازی شود که پایین تر از آن هم وجود داشته و ترك شده ، و بهمین سبب ، نه خوب در آید ، و نه بد . و ذبیحه قربانی عبارتست از گاو نر ، و بز ، و سائر چهارپایان جز شتریکه در فکین دهانش دندانانی نباشد . و از پرندگان ، آنرا قربانی کنند که از نوع کبوتر و مرغان شکاری نباشد ، و ذبیحه را بریده شدن رگهای گردن و حلقوم ؛ و تذکیه را جدا نشدن سراز بدن حیوان دانند ، و بیشتر ذبیحه‌شان خروس بوده ، و قربانی را نمیخورند بلکه آنرا میسوزانند ، و در روزیکه قربانی کنند ، پختخانه میروند ، و در هر ماه چهار وقت برای قربانی دارند ، وقت اجتماع^۱ . وقت استقبال^۲ ، و روزهای هفدهم ، و بیست و هشتم ماه .

و اما عیدهای آنان : عیدی بنام عید فطر السبعه ، و عید فطر الشهر ، و بقولی^۳ فطر الثلاثین در دو روز ، و یکی هم پس از گذشتن پنج روز و یکی دیگر هم پس از گذشتن هجده روز ، که روز بیست و ششم آنماه میشود . و عید الجبل ، در روز بیست و پنجم تشرین اول ، و عید المیلاد ، در روز بیست و سوم کانون^۴ . و عیدی ، در روز بیست و نهم تموز . و باید در جنابت ، غسل کنند . و جامه را عوض نمایند ، و با دست زدن بزنجائض ، غسل کنند ، و جامه را عوض نمایند . و البته زن حائض را باید از هر چیزی دور نگاه دارند . و چه بسا که هنگام جنابت ، یا دست زدن بزنجائض گل ارمنی در آب ریخته و غسل کنند . و ذبیحه در نزدشان صورت پیدا نمیکند مگر در حیواناتیکه ریه و خون دارد ، و خوردن گوشت شتربی دندان ، و آنچه تذکیه نشده ، و هر حیوانی که در فکین او دندانانی نباشد ، مانند

۱- اجتماع در اینجا ممکن است بمعنای - گرد آمدن ، و تجمع باشد - و یا بمعنای هنگام مقارنه ماه با آفتاب آنگاه که در یکبرج و یکدرجه هستند (ر.ک. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .
 ۲- استقبال در اینجا ممکن است بمعنای پیشواز کردن باشد - یا بمعنای هنگام مقابله دو کواکب مخصوصاً خورشید و ماه (ر.ک. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .
 ۳- ف (قیل) ش (قیل) .
 ۴- در ماههای رومی دو کانون است کانون اول - و کانون دوم - و اینجا معلوم نیست مراد کدام یک است .

خوك، وسك، و الاغ، و از پرندگان جز کبوتر هر چه چنگال دارد، و از نباتات، باقلا و سیر ممنوع بوده و برخی از آنان، لوبیا و کلم و چغندر و عدس را مشمول آن ممنوعیت دانسته‌اند. و در کراهت از شتر باندازه افراط دارند که گویند، کسیکه زیر مهار شتری راه رود، حاجتش برآورده نگردد. و از مبتلایان به پسی، و جذام، و سایر بیماریهای مسری دوری جویند. ختنه نمیکنند، برای اینکه نمیخواهند بر کاری که طبیعت کرده، کاری کرده باشند. و در ازدواج شاهی باید حاضر باشد ولی نه از خویشان بسیار نزدیک. و در ارتزن و مرد یکسانند. و طلاق ندارند جز در مواردی که دلیل روشن بر فحشاء آشکاری باشد، و پس از طلاق رجوع ندارند و دو زن نگیرند، و نزدیکی بزَن را برای پیدا کردن فرزند دانند.

و در نزدشان، نواب و عقاب با روح بستگی دارد، و معتقدند که تأخیر پذیر برای مدت معلومی نیست. و گویند، پیامبر آنکسی است که از عیبهای نفسی، و آفتهای بدنی مبری، و در هر صفات خوب بدرجه کمال رسیده باشد. و بهر سئوالی جواب، و از آنچه در وهم و خیال است خبر دهد. و دعایش برای آمدن باران و دفع آفات از نبات و حیوان، مستجاب گردد. و مذهبش موجب اصلاح عالم، و ازدیاد عمران و آبادی باشد. سخنانشان در هیولی، و عنصر، و عدم، و زمان، و مکان، و حرکت، همان سخنان ارسطو در سمع الکیان است.

در باره آسمان، و اینکه پنجمین طبیعت است، و مرکب از عناصر اربعه نبوده و اضمحلال و فساد ندارد همان را گویند که ارسطو در کتاب السماء آورده است. و سخنانشان، در باره طبائع چهار گانه و فسادیکه در حرث و نسل دارد و حرث و نسل نیز از همان میباشد، گفتار او در کتاب الكون و الفساد است.

و سخنانشان در آثار علویه و حادثاتی که زیر جرم قمر پیدا میشود، گفته‌هاییست که در کتاب العلویه است. و سخنانشان در نفس، باینکه ادراکاتی دارد و فنا ناپذیر بوده، و جوهر است نه جسم، و ملحقات جسم بآن پیوندند، همان گفتار او در کتاب النفس است. و سخنانشان در رؤیای صادق، و جرآن، و حس و محسوسات همان گفتار او، در کتاب الحس و المحسوس بوده، و سخنانشان در یگانگی خدا و اینکه صفت از ملحقات باو نبوده، و گفتن - باید - در باره او نشاید و باین جهت سولو جسموس^۱ باو راه نیابد، همان گفتار او در کتاب مطاطافوسیقاست^۲.

۱ - Sullogismos. کلمه‌ایست یونانی که در منطق از آن تعبیر بقضایای منطقیه میشود

(ر.ک. لاروس زیر کلمه Sillogisme).

۲ - Métaphisique. کتاب ماوراءالطبیعه.

وسختان نشان درباره برهان اشیاء، متضمن همان شرائطی است که در کتاب فودیقه^۱ ذکر گردیده و کندی گوید: کتابی دیده است که این گروه آنرا میخوانند^۲. و عبارت از چند مقاله در توحید است که هر مس برای پسرش برشته تحریر در آورده، و میرساند تا چه پایه بتوحید توجه داشت، و هر قدر فیلسوفی، بخود رنج کاوش در این باره دهد، ناگزیر از پذیرفتن آن بوده، و باید دارای همان عقیده باشد.

حکایت دیگر درباره آنان

ابویوسف ایشع قطیعی نصرانی، در کتاب خود، در کشف از مذاهب حرانینان که امروز بصائبه معروفند، چنین گوید: مأمون در اواخر روزگارش، بقصد تاخت و تاز شهرهای روم، ازدیوار مضر^۳ که میگذشت، مردم باستقبال و ثنا گوئی وی شنافته، و در میانشان گروهی از حرانینان دیده میشد که طرز لباس، و هیئت آنان، در آن روزگار بدینگونه بود، برتن قبائی^۴ داشتند و موی سر را بلند و پر پشت نگاه میداشتند. بهمان گونه که قره جد سنان بن ثابت خود را میآراست، مأمون از طرز پوشاک و هیئت ایشان ناخوش گردیده، و پرسید شما از کدام مردمید، و آیا اهل ذمه هستید، جواب دادند، ما حرانینانیم. پرسید، از نصرانینانید، گفتند - نه. پرسید از یهودیانید، گفتند نه. پرسید، از مجوسیانید، گفتند - نه. پرسید، آیا کتابی دارید. در جواب، سخنان نامفهومی گفتند، گفت پس شما از زندیقان بت پرست و همان اصحاب الرأس، دوران پدرم هستید، که خون شما حلال است، و ذمه ندارید. گفتند ما جزیه میپردازیم. گفت جزیه بر آن مردمی است که دارای دینی از ادیان نامبرده در قرآن بوده، و کتابی هم داشته، و در اثر مخالفتی که با اسلام میورزیدند مسلمانان با آنان صلح کردند بشرطیکه جزیه بدهند، و شما از هیچکدام آنها نیستید. از این جهت یکی از این دو امر را انتخاب کنید، یا باسلام یا یکی از ادیانی که در قرآن نامبرده شده در آئید، و یا آنکه تا نفر آخر کشته شوید، و من تا مراجعتم از این سفر بشما مهلت میدهم، که باسلام، یا یکی از ادیانی که در قرآن ذکر شده در آئید، ورنه، امر بکشتن

۱- ش (فطاطا فوسیقا) و فودیقه طیقا - ابویوسف دقتیقا است - Apodeixtexos - این اصطلاح در کتب ارسطو معنی قضیه برهانی را میدهد. یعنی قضیه مسلمة که برهان بر آن قائم شده و قابل نقض نیست (ر.ک. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

۲- ف (.. کتاب یقر به) ش (کتاب یقرئه) .

۳- دیوار مضر بضم اول و فتح دوم - در دستی قرار دارد که نزدیک بقسمت شرقی ورات و در حدود حران و زقه، و شمشاط، و سروج، و تلمزون، است (معجم البلدان) .

۴- قبا - بفتح، جامه بلندیست که روی پیراغن پوشند و کمربندی دارد (اقرب الموارد) .

و تار و مار نمودن تمام شما را خواهم داد . مأمون رهسپار بروم گردید . و ایشان طرز پوشاک را تغییر داده ، سرها را تراشیدند ، و قبا را سر دادند ، و گروه زیادی بنصرانیت گرویده ، و چلیپا بستند ، گروهی باسلام در آمدند ، دسته کمی بحال خود باقیمانده ، و با نگرانی دنبال حيله می‌گشتند ، تا آنکه شیخی از فقیهان حران^۱ توجهی بحالشان نموده ، و بآنان گفت ، من چیزی یافته‌ام که موجب نجات ، و رهائی شما از کشته شدن میباشد . و آنان مال فراوانی ، از بیت‌المال خود ، برایش بردند ، که در روزگار رشید ، برای اینگونه پیش‌آمدهای ناگوار تهیه و ذخیره کرده بودند . و ما برای شما - بتأییدات‌اللهی ، آن اسباب را شرح دهیم ، آن شیخ بایشان گفت ، اگر مأمون از این سفر برگشت ، باو بگوئید ، ما صابثیانیم ، و صابثه نامی است که خداوند در قرآن ذکر نموده است . شما این نام را بخود بندید که نجات خواهید یافت . از قضا مأمون از این سفر خود برنگشت ، و در بدندون^۲ در گذشت ، و این گروه از آن زمان این نام را بخود بسته‌اند ، زیرا تا آنوقت در حران و اطراف آن گروهی بنام صابثه وجود نداشت . خبر برگشت مأمون که رسید ، کسانی که بنصرانیت گرویده بودند بیشتر بمذهب حرانی برگشته ، و بهمان هیئت پیش از عبور مأمون از منازلشان در آمده و موهای سر را بلند نگه‌داشته ، و خود را صابثه نامیدند ، ولی مسلمانان آنها را از پوشیدن قبا ممنوع داشتند برای آنکه پوشاک دولتیان و اصحاب سلطان بود .

اما کسانی که اسلام آورده بودند نتوانستند بکیش خود برگردند از بیم آنکه ارتداد موجب قتل است . و در زیر این نام خود را نهفته ، و با زنان حرانی مزاجت‌مینمودند ، پسرهایشان بصورت مسلمان ، و دخترانشان حرانی بودند . و مردمان ترعوز^۳ ، سلمسین^۴ که دو دهکده بزرگ و مشهور نزدیک بحران است مدت بیست سال همین رفتار را داشتند تا آنکه دو نفر از بزرگان علماء حران در فقه و امر بمعروف ، بنام ابوزراره ، و ابو عمرویه ، و همچنین سائر فقهاء حران ، این عمل را مشروع ندانسته ، و آنانرا از ازدواج با زنان

۱- رجوع شود بصفحه ۱۹ این کتاب .

۲- بدندون - دهکده ایست در يك منزلی طرسوس ، و مأمون در آنجا وفات یافت (معجم البلدان) .

۳- ترعوز - دهکده مشهوریست در حران و از بناهای صابثیان است (معجم البلدان) .

۴- سلمسین - دهکده ایست نزدیک حران ، و گویند در ابتدا نام آن سلم - سین یعنی بت ماه بوده و آنرا بهمین منظور ساخته‌اند (معجم البلدان) .

حر نانی ممنوع داشته و گفتند مسلمان نمیتواند با زنان حر نانی یعنی صابنه ازدواج نماید ، زیرا آنان اهل کتاب نیستند و تا امروز ، در حران خانواده‌هایی هستند که مردمش از آن دسته‌اند که در زمان مأمون بدین خود باقیمانده بودند ، و برخی هم مسلمان ، و عده هم نصرانیانی هستند که در ابتدا اسلام آورده و بعد بهمین منظور از اسلام برگشته و بنصرانیت گرویدند . مانند خانواده‌های بنو ابلوط ، و بنو قبطران و دیگران ، که در حران مشهور و معروفند .

حکایت رأس^۱

نامبرده در بالا گوید : آن رأس ، سر انسانی است که صورتش - بنا بعقیده که صابثیان درباره صورت ستارگان دارند - مانند صورت عطارد است ، و اگر چنین کسی ، که بعقیده آنها عطاردی صورتست ، پیدا شود ، بهر حيله و دسیسه که امکان داشته باشد ، دستگیر نموده ، با وی کارهایی انجام دهند ، از آن جمله اورامدت زیادی در روغن زیتون و بورک مینشانند تا مفاصلش سست شود ، و بحالتی درآید ، که اگر سر او را بسوی خود کشند ، بدون آنکه بریده باشند ، آن سر - چنانکه گمان کنیم - از بدن جدا میگردد و بهمین جهت این مثل را از قدیم زده‌اند که : فلانی در روغن زیتون است . و این را درباره شخصی گویند که در سختی و ناراحتی باشد - و سالی که عطارد در شرف است^۲ باین کار مبادرت مینمایند ، باین عقیده که روح چنان انسانی ، میان عطارد و سر آن انسان ، رفت و آمد داشته ، و بزبان او سخن گوید ، و حوادث را پیشگوئی کند ، و هر سؤال را جواب دهد ، زیرا بعقیده آنها طبیعت انسان بیش از حیوانات دیگر بطبیعت عطارد شباهت داشته ، و در نطق و تمیز بآن نزدیکتر است ، و این معتقدات ، و امثال آن ، درباره سر ، و نعظیمی که از آن دارند ، و حیلتهایی که در آن بکار برند ، و کارهایی را که پیش از جدا ساختن سر ، و پس از آن انجام دهند ، و چیزهایی که از بدن آن بی سر گیرند ، بتفصیل در کتابی ، بنام کتاب الحاتفی شرح و بسط داده شده . در آن کتاب شگفت‌انگیز چیزهایی از نیرنگها ، و تعویذها ، و زبان بندبها ، و صورتها بوده ، و شرح و بسطهایی ، درباره اعضاء حیوانات مختلف مانند خوک ، والاغ و کلاغ ، و غیره ، و دود افروزیها داده شده ، و نیز نقشهایی از تمثال حیوانات برنگین انگشترهایشان دیده میشود ، و موضوع آن را که پرسیدم ، گفتند ، ما اینها را در گورستانهای باستانی بدست آورده و باینها تبرک جوئیم .

۱ - اشاره باصحاب الرأس دوره رشید است که در صفحه ۵۶۸ گفته شد .

۲ - شرف عطارد ، شرف - در اصطلاح منجمان قوت کواکب و ارتفاع آن در برج فلک است - مقابل هیوط (ر.ک. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

رونوشت چیزیکه بخط ابوسعید

وهب بن ابراهیم از قربانیهای آنان خوانده‌ام

روز یکشنبه ، برای آفتاب ، که نامش - ایلپوس - است . دوشنبه ، برای ماه ، که نامش سین - است ، سه‌شنبه ، برای مریخ ، که نامش - آریس - است . چهارشنبه ، برای عطارد ، که نامش - نابق - است . پنجشنبه ، برای مشتری که نامش - یال - است . جمعه ، برای زهره ، که نامش - بلثا - است . شنبه ، برای زحل ، که نامش - قرنس - است .

معرفت عیدهای آنان

نیسان^۱

سال حرانیان از اول این ماه شروع میشود ، و روزهای اول ، و دوم ، و سوم آنرا برای الاهه بلثا ، که زهره است ، براز و نیاز و نیایش درآیند ، و دسته دسته ، یا بتنهائی بخانه آن الاهه روند ، و قربانیهای کنند ، و حیوانات زنده را بسوزانند ، و در روز ششم این ماه ، گاو نری برای الاهه - ماه - سربریده ، و هنگام پایان روز ، آنرا میخورند . در روز هشتم روزه گیرند . و با گوشت بره افطار کنند . در این روز ، برای هفت الاهه ، و شیاطین و جن ، و ارواح ، عیدی برپا دارند ، و هفت بره برای هفت الهه ، و یک بره برای خدای کوران و یک بره برای الاهه شیاطین ، بسوزانند . در روز پانزدهم ، سرالشمال^۲ و نیایش ، و تشمیس^۳ بجای آرند ، و قربانیها ، و سوزاندنیها دارند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند . و در روز بیستم این ماه ، بدیرکادی ، که در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب قندق‌الزیت است میروند و در آنجا سه برزخ - یعنی گاو نر - برای الاهه - قرنس - که زحل است . - آریس - که مریخ و الاهه کوران است ، و ماه که - سین الاهه - نامیده میشود ، میکشند . و نه بره ، که هفت دانه آن برای هفت الاهه و یکی برای الاهه جن ، و یکی برای - الاهه ساعات قربانی کنند ، و چند بره را ، با خروس زیادی میسوزانند .

۱ - نیسان - بفتح اول هفتمبر ، ماه تقویم روم ، و دومین ماه تقویم سریانی است که مطابق با ماه دوم بهار است (ر.ک. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .
 ۲ - ظاهراً نوعی از عبادت و نیایش است .
 ۳ - تشمیس - بگفته آقای دکتر ماسوخ - ظاهراً از Sammas سریانی و بمعنی عبادت است .

و در روز بیست و هشتم ، بسوی دیری که در دهکده سیتی ، در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب‌السراب میباشد، رفته ، و در آنجا برای - هرمس الاله ، گاونر بزرگی میکشند ، و نه بره برای الاله هفتگانه ، و خدای جن ، و خدای ساعات کشته ، و بخوردن و آشامیدن گرایند ، در این روز هیچ حیوانی را نمیسوزانند .

ایار

در اولین روز اینماه ، عمل تقرب بسرالشمال . و تشمیس ، بجای آرند ، و گل بیویند و بخورند و بنوشند . در روز دوم برای ابن‌السلام^۱ عید گیرند . و نذرها دارند، و ظرفهارا پر از چیزهای تازه ، و میوه ، و حلوا کنند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

حزیران

در روز بیست و هفتم این ماه ، برای الاله تیرانداز ، تشمیس سرالشمال بجای آرند و در این روز ، خوانی بگسترانند ، و بر آن هفت چیز برای هفت الاله شمال گذارند، و کمر^۲ کمانی بیاورد ، و زه آنرا محکم سازد ، و در آن تیری گذارد که دو گونه فروزان از آتش چوبی باشد که در زمینهای حران میروید ، و چنان غرشی کند که آتش را چون شعله شمع فروزان نگهدارد . و کمر ، دوازده تیر از آن کمان میاندازد، و سپس مانند سگ، روی دست و پا براه افتد ، و آن تیرها را برمیکرداند ، و پانزده مرتبه این کار را مینماید، و در همانحال تفائل میزند ، هر گاه آن دو گونه خاموش شده باشد علامت قبول نبودن عید بوده، و هر گاه خاموش نشده باشد، عیدشان مقبول است .

تموز

در نیمه این ماه عید بوقات^۳ است، یعنی زنان زاری کن و آنرا - تاوز - و عید

۱- ابن‌السلام - ظاهراً همان چهار فرشته (فرزندان بی‌آلایش - Bnia· Slama) باند که صابثیان مندانی (مفتسله) آنها را باین نام خوانده‌اند (ر.ك. شولسون ص ۱۹۳ - ج ۲) (Bhwolstone - Die. Ssabier, und. Der Ssabismus - 14 - P. 193)

۲- کمر - از کلمه سریانی Kumra - بمعنی کشیش - رئیس روحانی (ر.ك. شولسون، ج ۲ - ص ۳۵۵).

۳- بوقات - جمع بوق - بمعنی کرنا (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

الاهه تاوز خوانند، و زنان برای او گریه و زاری کنند که چگونه خدا ویرا کشته، و استخوانهایش را در آسیا آرد نموده، و بیاد داد. و زنان چیزهای آرد شده در آسیا را نخورند، و خوراکشان گندم خیسافنده، و نخود و خرما و مویز و امثال آنست، و در بیست و هفتم، مردان سرالشمال برای جن. و شیاطین، و الاهه دیگر بجای آرند و کماج بزرگی از آرد گندم، و بطم^۱ و مویز میس^۲، و مغز گردو - همچون چوپانان بسازند، و نه بره، برای ماهان رئیس، و تقرب جوئی، برای نمریا - میکشند. و رئیس در این روز از مردان نفری دو درهم میگیرد، و همه بخوردن و نوشیدن درآیند.

آب

درهشت روز از این ماه بکار تهیه شراب تازه برای خدایان مشغول شوند و نامهای گوناگونی بر آن نهند، و پسر بچه نوزادیرا در این روز برای الاهه...^۳ نگهدار بتها. قربانی نمایند، آن پسر بچه را سربیرند، و او را باندازه بجوشانند تا گوشتش خوب پخته شود. سپس آنرا با آرد سفید، و زعفران. و سنبل، و قرنفل، و روغن زیتون، خمیر کنند، و قرصهائی باندازه انجیر از آن بسازند، و در تنور تازه سازی بپزند، و آنرا ویژه نیایشگران سرالشمال دانسته و در هر سال بآنان می دهند، و آن قرصهها را زنان، و بردگان، و کودکان و کنیزان، و دیوانگان نباید بخورند. و از کشتن آن کودک، جز سه کمر، نباید کسی آگاه و باخبر باشد. و آنچه از آن کودک چون استخوان. و اعضاء، و رگ و ریشه و رودهها بجاماند، کمرها برای تقرب جوئی بالاهه میسوزانند.

ایلول

در سه روز اینماه، آب گرم کنند، تا برای سرالشمال. و برای رئیس جنیان که خدای بزرگش دانند استحمام نمایند، و در آن آب کمی چوب گز، و موم، و صنوبر، و نی،

۱- بطم - صمغ درخت بنه، که درختی شبیه درخت پسته است و میوه اش را چنلانقوش یا چتلاقوش نامند (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین. زیر - بطم - و بنه).
 ۲- میس - نوعی از مویز است (منتهی الارب).
 ۳- ف - نقطه فاصله ندارد.

و شیطرج^۱ ریخته و خوب بجوشانند ، و پیش از دمیدن آفتاب آنرا - مانند جادوگران - بر بدن خود بریزند ، و در آن روز ، هشت بره ، که هفت دانه ، برای هفت الاهی ، و یکی برای خدای شمال است . میکشند ، و در حال اجتماع آنرا میخورند . و هر يك هفت جام شراب میاشامد . و رئیس از هر يك دو درهم برای ذخیره در بیت المال میگیرد .

روز بیست و ششم همین ماه بکوه روند ، و از آفتاب ، و زحل ، و زهره استقبالی بجا آرند ، و هشت جوجه ، و خروسهای پیر ، با هشت بره بسوزانند ، و اگر کسی برای خدای بخت - نذری کرده باشد ، خروس پیری یا جوجه را می گیرد ، و بالهایش را با پارچه ابریشمی بسته و دوسر آنرا آتش زده و آنرا برای - خدای بخت - رها میکند ، اگر جوجه سوخته شود ، نذرش قبول بوده ، و اگر شعله آن دوسر پیش از سوختن جوجه خاموش گردد - خدای بخت - آن نذر و قربانی را نپذیرفته است .

و در روزهای بیست و هفت ، و بیست و هشت ، رازها و قربانیها ، و کشتارها ، و سوزاندنیهای ، برای - شمال - که خدای بزرگ است ، و برای شیاطین ، و جنیانی دارند که آنها را اداره کرده و پاسبان ، آنان بوده و بآنان خوشبختی میدهند .

تشرین اول

در نیمه این ماه ، برای مردگان ، خورد و خوراک میسوزانند ، باینگونه ، که هر يك از آنان هر گونه خوراکی که در بازار بدست آید ، از گوشت ، و میوه خشک و تر ، خریداری مینماید ، و انواع خوراکی و شیرینی میسازد ، و آنها را در شب برای مردگان میسوزانند و با آنها استخوان ران شتری را هم میسوزانند ، و بسکهای آزار کننده می دهند که بر مردگانشان پارس نکنند ، و آنها را بهراس در نیاورند . و همچنین روی آتش شراب یا آب بریزند که مردگان بیاشامند بهمانگونه که خوراک سوخته را میخورند .

تشرین ثانی

از بیست و یکم این ماه ، نه روز برای - خدای بخت - روزه دار شوند ، و پایان آن ،

۱- شیطرج- شیره- شاه تره- دوائی است که آنرا بیونانی سرخیوس ، ولیدیون خوانند ، و معرب آن شیطرج است ، گویند اگر آنرا بر سربیا و بزنند درد دندان را آرام سازد (برهان قاطع - بتصحیح آقای دکتر معین) و اقربالموارد - آنرا مفید برای درد مفاصل و بیماری برض و پیسی دانسته است .

در روز بیست و نهم است . و هر شب نانهای نرمی را تکه تکه کنند، و باجو ، و کاه ، و بان^۱ و مورد تازه ، مخلوط سازند ، و مقداری روغن زیتون بر آن افشانده ، و بهم مالند ، و در خانه‌های خود پراکنده گذارند ، و همیگویند : ای فالگیران بخت : این است نان ، برای سگان شما ، و این است کاه و جو ، برای چارپایان شما ، و این است زیتونی برای زین و برگ ، و شاخه موردی ، برای دیهیم شما ، و سلام در آئید ، و سلام بیرون بروید، و برای ما و فرزندان ما . پاداش نیکویی بجا گذارید .

کانون اول

در چهارم این ماه ، گنبدی برپا کنند ، و آنرا پرده^۲ بلثا - نامند ، که زهره ، و الاله برقیبا بوده . و سحمیة^۳ نامیده میشود ، و آن گنبد بر سنگ مرمریست که در محراب قرار دارد ، و انواع و اقسام میوه جات تازه و خشکیده ، و گیاههای خوشبو ، و گل سرخ خشکیده ، و ترنج ، و دستبویه^۴ و هر گونه میوه ، تر یا خشک که بآن دستیابی داشته باشند ، بر آن گنبد بیاورند . و هر حیوانی را که بتوانند بدست آرند ، از چارپا و پرنده در پای آن گنبد بکشند ، و همیگویند : این است قربانیهای ما برای الاله بلثا که زهره است . و هفت روز همین کار را دارند ، و در این روزها حیوانات زیادی را نیز برای الاله و الاهات پرده نشین دور افتاده و بنات الماء^۴ در آتش اندازند . و سی روز که از این ماه گذشت ، آخر ماه سپاسگزاری و بمنزلة

۱- آقای دکتر معین در فرهنگ فارسی ، بان را درختی از تیره بانها ، و برگهایش را شبیه برگ افاقیا ، و گلهایش را قرمز یا سفید دانسته ، و در فرهنگ عرب چون المنجد ، و اقرب - الموارد ، بان را درخت راست اندامی دانسته اند که برگهایش چون صفاف - بید - بوده ، و از دانه‌های آن روغن خوشبوئی گیرند ، و بلندی قامت را - بیانه - تشبیه کنند و در ادبیات عرب این تشبیه بسیار دیده میشود ، همچنانکه در ادبیات فارسی ، بلندی قامت را بسرو شبیه دارند .

۲- سحمیة - ظاهراً از - اسجم - بمعنی بت است (اقرب الموارد) .

۳- دستبویه - یا دستنبویه - نباتی است گرد و کوچک و الوان شبیه بخر بوزه (برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

۴- بنات الماء - ظاهراً همان - صنم الماء - است که پس از اذار در قسمت خدایان

حرف نایان ذکر شده .

رئیس در سپاسگزار است ۱ - کمر ، بر نهمین پله منبر بلند می‌نشیند ، و از چوب گز عصائی بدست گیرد ، و همه از کنارش می‌گذرند و او هر يك راسه ، یا پنج ، و یا هفت مرتبه با آن عصا میزند . سپس شروع بخطبه می‌نماید ، و در حق گروه خود دعا میکند که خدا ایشان را باقی بدارد ، و نژاد و دودمانشان را فزونتر سازد ، و پایدار ، و برتر از همه ملل بنماید ، و دولت و فرمانفرمائی آنانرا برگرداند ، و مسجد جامع حران ، و کلیسای رومیان و بازار سوق النساء را ویران کند ، زیرا این نقاط جایگاه بتان آنها بود ، و پادشاهان روم ، برای گرویدن بنصرانیت آنها را ویران کردند ، و آنانرا توانا سازد که بار دیگر دیانت عزور را - که در این نقاط بجای آن چیزها بود - پایرجا و برقرار دارد . پس از این خطبه از منبر بزیر آید ، و همه بخوردن از آن قربانیها و نوشیدن در آیند و در این روز ، رئیس از هر مردی دو درهم برای بیت‌المالی که دارند میگیرد .

کانون ثانی

در بیست و چهارم این ماه ، عید میلاد الاله قمر است ، و در آن سرالشمال بجای آرند ، و حیواناتی میکشند ، و هشتاد حیوان از چارپا و پرند در آتش اندازند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند و برای الاله والاهات ، داذی^۲ که شاخهای صنوبر است در آتش بیفروزند .

شباط

از روز نهم اینماه ، هفت روز ، روزه دار شوند ، و این روزه ، برای آفتابست که آنرا خداوندی بزرگ ، و خدای فیض و برکت دانند ، و در این روزها چیزهای بدبو^۳ نخورند و شراب ننوشند ،

۱ - در متن عربی گویند (وفی ثلاثین یوماً من راس شهر رئیس الحمد) و باید توجه داشت باینکه کانون اول سی و یک روز است ، و کلمه - راس - در عربی بمعنی آخر ، و رئیس - بمعنی سر نیز استعمال شده چنانچه در حدیث است : - توفاه الله علی راس ثلاث سنین - ، یعنی در آخر سال دوم و در مثل است : هوراس الکلاب - یعنی - بمنزله رئیس ، (ر.ک. منتهی الارب) .

۲ - داذی را مؤلف شاخهای صنوبر دانسته ، ولی فرهنگهای فارسی چون برهان قاطع ، و فرهنگ نفیسی ، آن را نام دانه حب بسیار تلخی گفته‌اند (ر.ک. برهان قاطع و تصحیح آقای دکتر معین - و فرهنگ نفیسی) .

۳ - ف (من الزفر) دارد و در ش با - ز - و عم با - ذ - خوانده میشود ، و (زفر) بعربی بار سنگین ، و شجاع و غیره بوده و (ذفر) بمعنی چیز بودار است ، از بوی خوب - یا بد - (ر.ک. اقرب الموارد) .

و جز برای شمال ، و جن ، و شیاطین ، نمازی نخوانند .

اذار

از هشتم این ماه ، سی روز برای - ماه - روزه دار باشند ، و در بیستم ماه رئیس برای الهه آریس - مریخ - در میان این گروه نان جو تقسیم نماید ، و سی روز از این ماه که بگذرد ، آخر ماه خرما - یعنی خرمای خشک است که روز عروسی الهه با الیهات بوده و خرمای خشک تقسیم کنند ، و بچشمها سرمه کشند ، و در زیر بالشت خود هفت دانه خرمای خشک بنام هفت الیهه ، و پاره نانی هم برای خدائی که شکمها را مالش دهد گذارند . و رئیس از یکایک آنان دو درهم برای بیت المال میگیرد .

و در روز بیست و هفتم هر ماه - یعنی ماههای قمری - بدیر خود که معروف بکادی است رفته ، و برای الیهه سین که قمر است . قربانیها ، و سوزاندنیهای در آتش دارند ، و میخورند و مینوشند ، و در بیست و هشتم ، بقبة الاجر - گنبد پاداش - روند ، و در آنجا بره ، و خروس ، و جوجه فراوانی برای الیهه آریس - مریخ - میکشند و میسوزانند .

و هنگامیکه بخواهند حیوان بزرگی را چون زبرخ که گاو نر است ، یا بره بکشند ، در حال زنده بودن برویش شراب ریزند ، اگر تکانی بخود دهد ، گویند این قربانی را خدا قبول دارد ، و اگر بخود تکانی ندهد ، گویند خدا خشمگین است ، و این نذر را قبول ندارد ، و رویه ایشان در کشتن حیوان ، - هر نوعی که باشد - آنست که بیک ضربه سرش را میبرند ، و سپس در چشمها و حرکات ، و دهان ، و لرزش و چگونگی تکانیهایش ، دقت نمایند و بر روی آنها تفأل زنند و آنها را بهم آمیخته ، از حوادث و پیش آمدها خبر دهند ، و اگر قصد سوزندان حیوان بزرگی ، چون گاو و گوسفند ، و خروس زنده داشته باشند ، آنها را بچنگالها و زنجیرها بیاویزند ، و گروهی هر طرف آنها را روی آتش نگهدارند تا سوخته شود ، و این کار بزرگترین قربانیهاست که برای همه الیهه و الیهات خود دارند ، و گویند که این ستارگان هفتگانه که از خدایانند نرینه و مادینه دارند که باهم ازدواج کنند ، و باهم عشق ورزی نمایند ، و سعد و نحس دارند .

این بود پایان رونوشتی که از خط ابوسعید و هب برداشتیم .

۱- ماه اذار نیز سی و یک روز است و اینجا نیز ظاهراً مراد ، از رأس روز سی و یکم

است (ر.ک. المنجد)

نوشته دیگران درباره آنان

از خدایان حرانیان ، که الاله میباشد ، خدای کور مریخ است که روح شروری دارد .

بیل - شیخ با وقار ، فسفر - حبر کامل ، قوسطیر - شیخ برگزیده و دارای بالهای هوایی .
 صارح - دخت درویشی که آن خدایان را زائیده . حباب^۱ زن فارسی که مادر آنان ،
 و دارای شش روح شرور بوده و آنها را بکنارهای دریا روانه میداشت . اقورم^۲ - خدای
 ثل که تمورا را پذیرفت^۳ . خدای آور - الاله بلثا . و خدای ثل . که نگهداری از بزهایی
 دارد که فروشهای را کسی مجاز نبوده ، بلکه باید برای قربانی کشته شوند ، و زنان باردار
 نباید آنها را قربانی کنند . و با آنها نزدیک شوند .

و از خدایان آنان صنم الماء - بت آب - است ، که در دوران اسطه^۴ و طرنیقوس^۵ از
 مرتبه الاله بودن سقوط کرده و پنداشتند که بقصد هندوستان گریخته ، و بدنبالش رفتند . و از او
 با التماس وزاری خواستند که بی درنگ برگردد ، و او در جوابشان گفت : من هیچگاه بشهر
 حران در نیایم ، ولی تا آنجا میآیم ، و در سریانی معنی تا آنجا کاذا است که در طرف شرقی
 حران است ، و عهده دار هستم که شهر ، و مردمان فاضل شما را سیراب نمایم . و آنان تا با امروز
 در روز بیستم هرماه نیشان ، زن و مرد ، بیرون شوند ، و منتظر آمدن صنم الماء هستند . و
 آنجا را - کاذا - نامند .

چیزهای شگفت انگیزی که دارند

بال راست جوجه مرغهایی را که در میان خانه الاله^۶ تر بوده نگاهداری نمایند ، و
 با دقت رگ وریشه آنها در آرند و بگردن کودکان ، و گردن بندهای زنان باردار آویزان
 نمایند ، و چنین پندارند که پاسدار و پناه بزرگی می باشد . و موثقی میگفت : در قدیم
 چیزها و بدعتهایی با آنان نسبت داده میشد که نمیدانم اکنون هم دارند یا نه ، از آن جمله ، در

۱ - (الحساب) ۲ - ف (ابورم)

۳ - ثل - تحریف شده تئت Taint الاله فنیقی ، و زن تامور است (شاولسون ج ۲ ، ص ۲۹۴ Chwolsohn)

۴ - ۵ - اسطه ، ظاهراً istar - venus الاله بابل است و طرنیقوس Berossus .
 از پادشاهان پیش از طوقان بود Chwolsohn (شاولسون ج ۲ - ص ۳۰۰-۳۰۱) .

میانشان گروهی بنام روفسیان بودند که زنانشان جامه نداشتند و البته بزر و زیور نیز آرایش نمیکردند ، و در هر سال يك روز برای تقرب بخدایان خود ، خوك كشی داشتند ، و در آن روز ، آنچه گوشت خوك بدست میآوردند ، میخوردند ، و گروه دیگری مذهبشان این بود که از خانه برون نروند ، و موی سر را با تیغ ، یا نوره ، از بین ببرند ، و زنانشان نیز سر را مانند مردان میتراشیدند .

تاریخ رؤساء صابئیان حر نانی

در اسلام

این اشخاص ازدوران عبدالملك بن مروان ، که مصادف با سال یک هزار و چهار اسکندری بود ، بر کرسی ریاست نشستند - اولی آنان :

مدت ریاست	ثابت بن احوسا
بیست و چهار سال	ثابت بن قرثیا
هفده سال	قره بن ثابت بن ایلیا
بیست و یکسال	سنان بن جابر بن قره بن ثابت بن ایلیا
نه سال	میخائیل بن اهر بن بقراریس
پنجسال	مغلس بن طیبیا
پنجسال	قره بن اشتر
نه سال	ثابت بن طبون
شانزده سال	ثابت بن ایلیا
بیست سال	جابر بن قره بن ثابت
ده سال	عمروس بن طیبیا
هفده سال	نقین بن قسرونا
پنجسال	قسطاس بن یحیی بن زونق
چهل و دو سال	عثمان بن مالی
بیست و چهار سال	قاسم بن قوقانی
نه سال	

و این قاسم بسفری رفت و پس از برگشتن باز چهار سال ریاست داشت .
و پس از این گروه کسانی آمدند که بر کرسی ریاست نشستند ، ولی مردم از آنها چون رؤساء خود شنوایی داشتند ، مانند ؛ سعدون بن خیرون ، از بنی هرقلیس ؛ و حکیم بن یحیی از بنی هرقلیس .

حکایتی دیگر درباره آنان

نسخه بدست آوردم ، که یکی از مترجمان کتابی را ترجمه کرده ، و مشتمل بر رازهای پنجگانه آنان بود ، و از راز اول یکورق افتاده داشت ، و آخرین کلمات آن ، بالفاظی که مترجم ذکر نموده این است :

همچو بره در میان گله ، و گوساله در میان گاوان ، و چون مردمان نوحواسته ، بسا عزم و باشتاب که بخانه بغدادریان فرستاده شده اند . خدای ماقاهر است و ما خوشحالش سازیم

اول راز دوم : که راز اهریمنان ، و بتان بوده ، و در آن گویند :

کاهن بیکی از بردگان گوید ، آیا این چیزیرا که بمن دادی همان نیست که باو داده و آنچه را که بمن سپرده داشتی ، باو سپرده بودی . در جواب گوید : برای سگان و کلاغان و مورچگان است ، و در جواب او باز پرسد ، بر ما چه چیزها واجب است که درباره سگان ، و کلاغان ، و مورچگان ، بجای آوریم ، جوابش دهد ، ای گمراه ، آنها برادران ما باشند ، و خداوند قاهر است ، و ما خوشحالش داریم .

آخر راز دوم :

باز همچو بره گان در میان گوسفندان و گوسالگان در میان گاوان ، و چون مردان نوحواسته و نادانان ، و گریز پایان که بخانه بغدادریان روانه شده اند . همان خانه پیروزی که ما آنرا خوشحال داریم .

اول راز سوم :

شما که بنو بغدادریانید ، چه قول و نظری دارید ، و کسی که آنجا باشد از پشت سرش جواب گوید ، ما خاموشانیم .

آخر راز سوم :

چه بسا بدنبال همدیگر ، مانند بره گان ، و گوسفندان ، و گوسالگان ، در گله گاو ، و مانند مردان نوحواسته ، بخانه بغدادریان ، رفت و آمد کنند . خدای ماقاهر است و ما خوشحالش داریم .

اول راز چهارم :

پس از اینها کاهن گوید ، ای بنو بغدادریان شنوا باشید ، و کسی که آنجا باشد از پشت سر ، جواب گوید : ما خاموشانیم ، و همه جواب دهند ، ما گوش فراداشته ایم .

آخر راز چهارم :

ای رفت و آمد کنندگان بخانه بغدادریان ، خدای ماقاهر است و ما خوشحالش داریم

اول راز پنجم:

کاهن گوید: ای بنوبعداریان شنونده باشید، و در جواب گویند، ما رضایت داریم، پس بگوید، خاموش باشید، جواب گویند، ما گوش فرا داشته‌ایم و او شروع بگفتن کند، که وای، من آنچه بدانم میگویم و از آن دریغی ندارم.

آخر راز پنجم:

رو آوردگان بخانه بعداریان، خدای ماقاهر است، و ما خوشحالش داریم. صاحب کتاب گوید: شماره مثلها ئیکه از قول کاهنه، درباره آن خانه، در این هفت روز، نقل شده، بیست و دو مثل است که از راه افسانه و حکایت میسر آیند، و با آهنگ میخوانند. اما جوانانی که اجازه ورود بان خانه را دارند، آن هفته را در آنجا مانده، بخوردن و نوشیدن مشغول شوند، و در این هفته زنان نباید بآنها نگاه کنند، و شرابرا از هفت پیمانۀ گیرند که در کنار هم چیده شده، و نام آن را -سورا- دانند، و از آن شراب روی دیدگان خود بمالند، پیش از آنکه لب بکشایند و لفظی گویند، نان و نمکی و از آن پیمانه‌ها، و قرصها و جوجه‌ها، بآنان میخورانند، بطوریکه در هفتمین روز، همه چیزها را خورده‌اند. و نیز در گوشۀ از این خانه پیمانه شرابی است بنام. فاع-^۱ و برئیس خود گویند چه زیبا هنریست ای بزرگتر از ما، و او در جواب گوید، پیمانه‌ها را لباب پر کنید، اندک اندک بنوشید، که این است راز هفتگانه که کسی بر آن چیره نگردد.

محمد بن اسحاق گوید: مترجم این رازهای پنجگانه، مرد ناتوانی در سخن پردازی بوده، و در عربیت فصاحتی نداشته، با خواسته است باین گونه ترجمۀ زشت و ناهنجار در نقل الفاظشان صداقت نشان داده باشد، و از این جهت، آنرا بحال خود در تار سا بودن، و گسیختگی بیان، گذاشته است.

هنگامیکه هارون بن ابراهیم بن حماد بن اسحاق قاضی، تصدی قضاوت حران و اطراف آن را داشت، کتابی بزبان سریانی بدست آورد که در آن کیش و آئین و نمازهایشان بود، و او شخصی را که در سریانی و عربی فصاحت داشت احضار کرده، و در محضرش آنرا بی‌کم و زیاد ترجمه نمود. و آن کتاب اکنون در دست مردم بفر اوانی موجود بوده، و گویا، هارون بن ابراهیم، آنرا برای ابوالحسن علی بن عیسی فرستاد. در این کتاب کارهایشان، بتفصیل آمده، و کسی که آنرا بخواند، از بسیار کتابها ئیکه در این زمینه تألیف شده بینیا می‌گردد.

۱- فاع- اگر عربی باشد، بمعنی خوشبوی، و از- فوع- است (ر.ک. اقرب الموارد).

مذهب مانی

محمد بن اسحاق گوید: مانی پسر فتق بابک و او پسر ابو برزام و از حسکانیان بود^۱، نام مادرش میس، و بقولی او تاخیم، و بقولی مر مریم، از فرزندان اشکانیان بود. گویند مانی اسقف قنی^۲ و عربان، و از مردم حوخی^۳ است که در حوالی بادرایا و باکسایا^۴، زندگانی میکرد و پاهای کجی داشت. و گویند پدرش از همدانیان بوده، و بیابل آمده، و در مدائن - در جایی بنام طیسفون^۵ که بتخانه داشت، اقامت نمود. فتق چون مردمان دیگر بآن بتخانه میآمد، روزی از روزها، در آن بتکده صدای هاتقی را شنید که بوی گوید: ای فتق، گوشت نخور، شراب ننوش، و بشریرا بحباله نکاح خود در نیاور، فتق که این را دید، بگروهی پیوست که در نواحی دستمیسان^۶ معروف بمعتسله بوده، و هنوز هم در آن نواحی، و بطائح^۷ بازماندگان نشان موجود، و دارای مذهبی هستند که بفتق امر گرویدن بآن شده بود. زن فتق بمانی باردار بود، و همینکه او را زائید، چنین میپنداشت، که خوابهای خوبی برای پسرش میبیند، و در حال بیداری دیده است مثل اینکه کسی او را میگیرد و با آسمان میبرد، و بر میگردد، و چه بسا یکی دویز مانده، و بر میگردد. پدرش کسی را فرستاد که او را با خود باقامتگاه پدرش برده، و نزد او تربیت یافته، و بکیش او درآمد. مانی در همان کودکی سخنان حکیمانه میگفت و دوازدهمین سالش که تمام شد، چنانکه گویند، از فرشته - جنان النور - که خداست - خدا بالاتر از این سخنان است - وحی بر او نازل گردید، و فرشته که این وحی را آورد، توم، نامیده میشد، و در زبان نبطی^۸ معنایش - قرین^۹ است. و بوی گفت، از این ملت کناره گیری کن که

۱ - حسکانیان گروهی از اولاد نیشابوریا نند (منتهی الارب).

۲ - قنی - یادیر قنی - در تالیفات عربان و مسیحیان زیاد آمده، و گویند دختر امیری بنام - قونی - بیمار شد، و بشقاعت مارماری بهبودی یافت، و این دیر را اوائل قرون وسطی در شانزده فرسنگی بغداد ساخت که بمرور زمان ویران گردید (اعلام المنجد).

۳ - در معجم البلدان - جوخی - و نام شهرستان بزرگی در حوالی بغداد است.

۴ - بادرایا و باکسایا شهرهای کوچکی است میان بغداد و واسط که بهم نزدیکند

(معجم البلدان) ۵ - طیسفون شهریست در سه فرسخی بغداد که ایوان کسری در آنجا است

(معجم البلدان) ۶ - رجوع شود بصفحه ۱۹۷ این کتاب

۷ - رجوع شود بصفحه ۲۱۲ این کتاب

۸ - رجوع شود بصفحه ۱۹ باین کتاب

۹ - قرین یا توم - بمعنی همزاد است (منتهی الارب)

تواز آنان نیستی، و برتواست که پرهیزکاری و ترك شهوت رانی نمائی، و هنوز هنگام ظهور تو نرسیده برای آنکه خوردسال هستی. و همینکه بیست و چهار سالش پایان رسید، توم، آمده، و بوی گفت: آن هنگام رسیده است که ظاهرشوی، و کار خود را برملاداری.

سخنانیکه - توم - باو گفت :

سلام بر تو ای مانی، از طرف خودم، و از طرف خدائی که مرا برسالت نزد تو فرستاده، و تورا پیامبری خود بر گزیده، و بتو امر میکند که مردم را بخود خوانی، و از طرف اونوید حق را بشارت دهی، و هر کوششی را بر خود هموار داری.

مانویان گویند: روزیکه شاپور پسر اردشیر بتخت نشست، او بر وی درآمده، و تاج را بر سرش گذاشت، و آن روز، یکشنبه اول ماه نیشان، و آفتاب در برج حمل بود^۱ و دونفر که از مذهبش پیروی داشتند، بنام شمعون، و ذکوان، همراهش بوده، و پدرش نیز آمده بود، تا سرانجام کار او را مشاهده نماید.

محمد بن اسحاق گوید: مانی در سال دوم پادشاهی غالوس رومی^۲ ظاهر گردیده، و مرقیون در حدود یکصدسال، قبل از او در دوران پادشاهی طنطوس انطونیا نوس^۳ بوده، و

۱- از این بیان چنین برآید این نیشان - که مسلماً نیشان سریانی است - در ماه حمل بوده، و با نیشان رومیان که ماه هفتم آنان، و مطابق با تحویل آفتاب بپرچ حمل است، یکی میباشد، و آقای دکتر معین در صفحه ۲۲۲۷- برهان قاطع، آنرا - ماهی در فصل بهار - دانسته ولی معلوم نیست که مؤلف، برهان قاطع، و فرهنگ نفیسی، از روی چه مأخذی آنرا - دومین ماه بهار - دانسته اند. در منتهی الارب، و المنجد، و اقرب الموارد، اشاره باین مطلب نبوده، و تصور اینکه چون در آن زمان حساب شمسی بوده، و ممکن است با ماه اول - یا دوم و حتی سوم بهار، مصادف آید - بازشکال - تصریح بدومین ماه بهار - را حل نمیکند، و معرفت باران نیشان، در ماه دوم بهار، يك چنین سند تاریخی را متزائل نمیدارد، و مؤید این معنا گفته فخرالدین اسعد گرگانی در کتاب ویس و رامین است.

منم آزار و تو نوروز خرم - هر آینه بود این هر دو با هم، و آزار ماه ششم کهنانه رومی است و نوروز همان نیشان است که بعد از آزار میباشد (ر.ك. ویس و رامین ص ۳۵۹ چاپ ۱۳۱۴).

۲- غالوس - Collus - امپراطور روم در سالهای ۲۵۱-۲۵۳ مسیحی (ر.ك.

لاروس).

۳- طنطوس انطونیا نوس - ظاهراً انطونین ل، پیوس Antonine le. Pieus است

که در سالهای ۱۳۸-۱۶۱ مسیحی امپراطور روم بود (ر.ك. لاروس).

سی سال پس از مرقیون ، ابن دیسان ظهور نمود ، و نامیده شدنش بابن دیسان ، ازین جهت بود که در کنار نهری بنام - دیسان - بدنیا آمد .

مانی خود را همان - فارقلیط - میدانست که عیسی علیه السلام ظهور او را بشارت داده بود^۱ و دین خود را از مذهب مجوسیت ، و نصرانیت ، در آورده ، و همچنین خطی که با آن کتابهای دینی را می نوشت ، از سریانی و فارسی استخراج شده بود . و مدت چهل سال پیش از برخورد بشاپور در شهر ستانها میگشت ، و فیروز ، برادر شاپور پسر اردشیر را بخود دعوت کرد ، و او ویرا ببرادرش شاپور رسانید .

مانویان گویند ، هنگامیکه بر شاپور در آمد بردوش هایش نوری بود که مانند چراغ میدرخشید ، شاپور که آنرا دید در نظرش بسیار گرامی و بزرگ جلوه نمود ، در حالیکه قصد کشتن و در افتادن با ویرا داشته ، ولی در آن برخورد بیمی از وی در دلش هویدا شده ، و از دیدارش خوشحال گردیده ، و از او پرسید . برای چه آمده ، او بوی نوید داد که باز بسویش خواهد آمد ، و در همان وقت از وی چیزهایی خواست ، چون گرامی داشتن پروانش در آن شهر و سایر شهرهای مملکت ، تا بتوانند بهر شهری که خواسته باشند بروند ، و شاپور تمام خواسته های او را پذیرفت . و مانی ، هندیان و چینیان و خراسانیان را بخود خوانده و در آنجاها نماینده از خود داشت .

چیزهایی که مانی آورده

وسخنانش در باره صفات قدیمه خدایمتعال و ساختمان عالم

و جنگهاییکه میان نور و ظلمت بر خواسته شد

مانی گوید: پیدایش عالم از دو هستی است ، یکی نور ، و یکی ظلمت ، و هر یک از دیگری جدا بوده . و نور اولین بزرگی است که در شماره نیاید ، و او خداوند و فرشته جنان النور است ، و پنج عضو دارد ، حلم ، علم ، عقل ، غیب ، و فطنت ، بضمیمه پنج عضو دیگر که: محبت ، ایمان ، وفا ، مروت ، و حکمت است .

و چنین پندارد، که خدا با این صفتها ازلی بوده ، و دو چیز ازلی دیگر هم با اوست: یکی آسمان ، یکی زمین .

۱ - مسیح علیه السلام در فصل پانزدهم انجیل گوید ، فارقلیط روح حق است که پدرم او را فرستاد تا هر چیز را بشما بیاموزد (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۲۳).

مانی گوید^۱: اعضاء آسمان پنج است: حلم، علم، عقل، غیب، و فطنت. و اعضاء زمین؛ نسیم، باد، نور، آب، و آتش است.

هستی دیگر که ظلمت باشد، پنج عضو دارد: ضیاب^۲ و حریق، و سموم^۳، و سم، و ظلمت.

مانی گوید: آن هستی نور افشان، در کنار هستی ظلمت بوده، و حائلی میانشان نیست. و نور از یکطرف با آن برخورد دارد، و از سمت بالا، و راست، و چپ نور را پایانی نیست. و ظلمت از سمت پائین، و راست، و چپ پایانی ندارد.

مانی گوید: شیطان از آن زمین تاریک است ولی نه اینکه ذاتاً ازلی باشد، بلکه جواهریکه در عناصرش بوده ازلیت داشته، و آن جواهر که در عناصرش جمع گردید، شیطان از آنها هستی یافت، سرش مانند شیر، و بدنش چون اژدها، و بالهایش همچو بال پرندگان، و دمش چون دم ماهی، و چهار پا مانند چارپایان دارد. و همینکه این شیطان از ظلمت هستی یافت، هر چیز را بدم در کشید، و بلعید، و تباہ کرد، و از سمت راست و چپ بجولان در آمده، و روپائین آورد، و در همه جا تباہکاری مینمود، و ستیزه کنندگان با خود را نابود میساخت. بعد قصد بالا رفتن نمود و پرتو افشانی نور را که دید ناراحت شده، و چون میدید که همی بالاتر رود، بلرزه افتاده، و در خود فرو رفته و بعناصرش برگشت، پس از آن باز قصد بالا رفتن نمود، زمین پرتو افشان از کار شیطان و مقاصدی که در کشتار و تباہی داشت، آگاه گردیده و این آگاهی او، سبب آگاهی عالم فطنت، سپس عالم غیب، سپس عالم عقل، و سپس عالم حلم گردید. و فرشته جنان النور که از آن آگاه شد، برای سرکوبی او حیلۀ بکاربرد، و با آنکه لشکریانش را توانائی سرکوبی او بود، خواست بخودی خود این کار را انجام دهد. ببرکت روح خود، و عوالم پنجگانه، و عناصر دوازده گانه اش، نوزادی بوجود آورد، که همان انسان قدیم بود، و او را نامزد ستیزه با ظلمت نمود.

و انسان قدیم نیز خود را باجناس پنجگانه، پنج الاله، نسیم، باد، نور، آب، و هوا آراسته و آنها را سپر و سلاح خود قرار داد. اولین چیزی که بتن پوشید، نسیم بود و بالای آن نسیم بزرگ، نور خیره کننده را پوشیده و بر آن نور پوششی از آب عباراً انگیز گذاشته، و در بادی تند

۱- در متن عربی قال مانی- وقال- بسیار دارد که ما بر عایت سادگی و روان بودن عبارات

آنها در ترجمه نیاوریم.

۲- ضیاب - میغ و بخاری که در زمستان در هوا پیدا شود (منتهی الارب).

۳- سموم - بادها اگرم و مهلك (منتهی الارب).

پنهان شده، و سپس آتش را چون سپر و نیزه بدست گرفته، و با شتاب از جنان پپائین آمده، تا بمرز جنگ رسید. شیطان قدیم نیز باجناس پنجگانه خود، دود، و حریق، و ظلمت، و سموم، و ضباب، روی آورده، و آنها را زره، و پناهگاه خود قرار داده، و با انسان قدیم، رو در رو شده، و مدت‌ها باهم جنگیدند، و ابلیس قدیم بر انسان قدیم فائق گردیده، و از نور او بلعیده و او را باجناس، و عناصرش دوره کرد، فرشته جنان النور الالهه دیگری را بدنبال او روانه داشت، و او را نجات داده و بر ظلمت پیروز گردانید. و آنکه بدنبال انسان پپائین آمد، و انسان قدیم را از آن دوزخیان رهائی بخشید، و اسیرانی از ارواح ظلمت گرفت، حبیب الانوار نام داشت.

و گوید: پس از آن، بهجت و روح الحیاة بآن مرز آمده، و در آن ژرفنای دوزخ قدیم نگاه کرده، و انسان قدیم. و فرشتگان را در محاصره ابلیس، و همراهان شرارت پیشه او، و آن حیات تیره و تاریک دیده و روح الحیاة با صدای برق آسای بلندی با انسان قدیم ندائی در داد، که بصورت الاله در آمد. و مانی گوید، همینکه ابلیس قدیم، با انسان قدیم بهم گلاویز شدند، اجزاء پنجگانه نور با اجزاء پنجگانه ظلمت بهم آمیخت، و دود با نسیم آمیخته شد و این نسیم ممزوج از آن بوجود آمد که، آنچه لذت و آسایش نفس، و حیات حیوانیست، از نسیم، و آنچه نابودی، و آزار است ازدود مییابد - و حریق با آتش آمیخته شده که این آتش از آن بوده و آنچه سوزندگی و نابودی، و فساد دارد، از حریق، و آنچه درخشندگی و روشنائی دارد از آتش است. و نور با ظلمت آمیخته شده که این جسمهای سطر و کلفت، چون طلا و نقره و امثال آن پیدا شده، آنچه صفا و زیبائی، و نظافت و منفعت دارد، از نور، و هر چه چرکی، و تیرگی و غلظت و قساوت دارد، از ظلمت است. و سموم با باد آمیخته که این باد از آن بوده، و آنچه که منفعت و لذت دارد، از باد و هر چه موجب اندوه و شرم، و زیان است، از سموم می‌باشد. و ضباب با آب آمیخته که این آب از آن بوده، و چیزهای صفادار، و گوارا و ملائم بانفس، از آن آب، و چیزهای جدائی انداز، و خفه کننده، و موجب نابودی، و سنگینی، و فساد، از سموم است.

مانی گوید: همینکه اجناس پنجگانه ظلمت، با اجناس پنجگانه نور آمیخته شدند، انسان قدیم، تا ژرفنای آن مفاک پپائین رفته، و اجناس ظلمت را از بیخ و بن در آورد، تا

بیشتر نشوند، و سپس بیابا، و همان جایگاهی که در میدان جنگ داشت، برگشت و پاره از فرشتگان امر کرد، قسمت بهم آمیخته را بزمین ظلمت، که در پشت زمین نور قرار داشت، بکشانند، و در آسمان آویزان دارند، سپس يك فرشته، دیگر را گماشت که آن اجزاء بهم آمیخته را نگهداری نماید.

مانی گوید: فرشته عالم نور، پاره از فرشتگان خود امر کرد، تا از آن اجزاء بهم آمیخته، این عالم را خلق و بنا نماید، تا اجزاء نورانی از اجزاء ظلمانی جدائی داشته باشد. و او ده آسمان، و هشت زمین آفرید، و يك فرشته برای حمل آسمانها، و یکی هم برای برداشتن زمین گماشت. برای هر آسمان دوازده دروازه، با دهلیزهای بزرگ و گشاد، قرار داد که هر دروازه، رو بروی دروازه دیگر با دولنگه در بر یکایک آن دهلیزها بوده، و درهای این دهلیزها، هر کدام، شش عتبه و هر عتبه، سی جاده مشجر، و هر جاده دوازده صف داشت، و طول عتبهها، و جادهها و صفها با آسمان کشیده شده، و فضای پائین ترین زمین را با آسمان وصل، و بدورش خندقی گذاشت تا ظلمتهای تصفیه شده از نور را در آن اندازد، و در پشت خندق باروئی قرار داده بود که هیچ جزئی از ظلمت جدا شده از نور بیرون نرود.

مانی گوید: پس از آن آفتاب و ماه را برای تصفیه نور این عالم آفرید و آفتاب تصفیه کننده نور است که با اهریمنان گرما آمیخته، و ماه تصفیه کننده نور است که با اهریمنان سرما آمیخته، و همه اینها در يك ستونی از تسبیحات و نیایش با سائر تسبیحات، و تقدیسات و سخنان نغز، و نیکو کاریها با آسمان رود و با آفتاب و گذار شود، و آفتاب آن را بنوریکه در عالم تسبیح، و در بالای آن قرار دارد میدهد، و از آنجا بسوی نور برگزیده و خالصی رهسپار گردد. و این کار تا وقتی است که از نور چیزی بماند که آفتاب و ماه توانائی تصفیه آن را نداشته باشد، در این هنگام فرشته حامل زمینها بر کنار شود، و فرشته، دیگر کشش آسمانها را رها کند، و بالا و پائین درهم ریزد، و آتشی بجوش و خروش در آید که در تمام اشیاء زبانه می کشد تا هر نوری که در آنها باشد بتخلیل رود.

مانی گوید: این خروش و زبانه کشیدن آتش در یک هزار و چهارصد و شصت و هشت سال ادامه دارد، و همینکه این تدبیرها پایان رسد. و پتیاره روح ظلمت، رستگاری نور و اوج گرفتن فرشتگان، و لشکریان نگهبانان را ببند، بزاری در آید و قصد جنگ نماید، و سپاهبانی که دورش هستند ویرا سرزنش کنند، و او بقبری فرو شود که برایش کنده بودند،

و بر آن سنگی بزرگی دنیا گذارند که او را خورد و خمیر سازد ، و از آزارهای ظلمت خلاصی یابد .

والماسیه منانی^۱ چنین پندارند که از نور چیزکی در ظلمت باقی مانده است.

آغاز تناسل بمذهب مانی

مانی گوید: پس از آن. هر يك از اراکنه^۲ و ستارگان، و زجر^۳ و حرص و شهوت و گناه با یکدیگر نزدیکی نموده . و از آمیزش آنها ، انسان اول که همان آدم است ، پدید آمد و این کار را دو آرکون ، مرد و زن انجام داده اند و پس از آن آمیزش دیگری رخ داد که از آن زن زیبایی که حوا باشد ، پدیدار گردید . و همینکه فرشتگان پنجگانه در آن دو، نوزاد نور و خوشبوئی خدائی را که حرص ربوده و در آنها نهاده بود ، مشاهده کردند ، از بشیر. و ام الحیاة ، و انسان قدیم ، و روح الحیاة ، خواستند کسی را روانه دارند تا آن نوزاد قدیم را رهائی و خلاصی بخشد ، و دانش و نیکو کاری را برایش روشن دارد ، و از اهریمنان نجاتش دهد .

گوید: آنها نیز عیسی را با يك الاله روانه داشتند ، که بسوی آن دو آرکون روی آورده و هر دو را بزندان انداخته و آن دو نوزاد را نجات دادند ، و عیسی بنوزادی که آدم بود روی آورده و بسخن درآمده ، و بهشت و خدایان و دوزخ و اهریمنان ، و زمین و آسمان را برایش شرح داده ، و ویرا از حوا ترسانیده و بآزارش نظر داده ، و از او خواست که از وی دوری جوید، و او را از نزدیک شدن بوی هر اسان داشت. و او هم این کارها را انجام داد . سپس آن آرکون بسراغ دخترش که حوا بود آمده ، و از روی شهوتی که داشت ، با وی نزدیکی کرده و پسرزشت روئی زائید که اشقر^۴ و نامش قاین - مرد اشقر - بود ، و

۱- الماسیه را بدست نیاوردیم .

۲- اراکنه جمع- ارکون - معرب - ارخون - یونانی - دهقان عظیم (اقرب الموارد) و شیطان هم این نام اطلاق میشود (ر.ک. مثل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ۱۳۳).

۳- زجر- ملائکه که ابرها میرانند. (اقرب الموارد).

۴- اشقر- سرخ موی، مرد سرخ و سفید که سرخی او غالب باشد (فرهنگ فارسی آقای

دکتر معین) .

این پسر بامادر خود نزدیکی کرده ، و پسر سفیدروئی زائیده ، که نامش هابیل - مرد سفیدرو بود - پس از آن ، قاین بامادر خود جمع شده و دو دختر از او آمد که یکی حکیمه الدهر ، و یکی ابنة الحرص نامیده شده ، و ابنة الحرص را قاین بزنی گرفته ، و حکیمه الدهر را بهابیل گذاشت که او را بزنی برداشت .

گوید : در حکیمه الدهر از نور و حکمت خدا بهره بود ، که در ابنة الحرص چیزی از آن دیده نمیشد . و پس از اینکه یکی از فرشتگان گذارش بحکیمه الدهر افتاد ، بوی گفت خود را بخوبی نگهداری بنما ، چون از تو دو جاریه پیدا شود که شادمانی خداوند را بکمال رساند ، سپس با او نزدیکی کرده ، دو دختر از او پیدا شد که یکی را فریاد و دیگری را بر فریاد خوانند . این خبر که بهابیل رسید از خشم برافروخته و اندوهی سراپایش را گرفته ، و بوی گفت . این دو فرزند را از کجا آورده ، همی پندارم از قاین باشند ، و اوست که با تو آمیزش نموده است . حکیمه الدهر چگونگی صورت آن فرشته را برایش شرح داد . و او ویرا سرداده ، بنزد مادر خود رفته و از کار قاین شکایت نمود ، و گفت خیر داری که او با خواهر و زن من چه کرده است . قاین که از این شکایت آگاه گردید ، قصدهابیل را نموده ، و با کوبیدن سنگی بر سرش ، ویرا کشته و حکیمه الدهر را بزنی گرفت .

مائی گوید : پس از اینکه آرکونها ، و آن صندید^۱ و حوا آن کار را از قاین دیدند ، افسرده شده و صندید بحوا زبان سحر را آموخت ، تا آدم را سحرزده نماید ، او نیز رفته و این کار را انجام داده و اکلیلی از گلهای شجر^۲ برایش برد . همینکه آدم او را دید ، از زیادی شهوت با وی آمیزش نموده ، و حوا آبتن شده ، و مرد زیبا و خوب صورتی زائید . این خبر که بصندید رسید اندوهناک و بیمار شده ، و بحوا گفت این نوزاد از ما نبوده و بیگانه است . حوا خواست آن نوزاد را بکشد ، ولی آدم او را گرفته و بحوا گفت من او را با شیر گاو ، و میوه جات درخت ، خوراکی خواهم داد و او را گرفته و با خود برد . صندید آرکونها را روانه داشت تا آن درخت و گاو را بر بایند ، و از آدم دور دارند . آدم

۱ - صندید در لغت بمعنی دلاور ، و مهتر است ولی در اینجا ظاهراً لقب آرکونی است که با حوا جمع شده بود (ر.ک. منتهی الارب).

۲ - در اینجا عیناً کلمه - شجر - را گذاشتیم ، که در قرآن مجید نیز آمده ، و در اقرب - الموارد ، ذیل - شجر - گوید : شجرة الحیات همانست که خداوند آدم را از خوردن آن نهی کرد (ر.ک. اقرب الموارد).

این را که مشاهده کرده آن نوزاد را گرفته ، سه دایره بدورش کشید . بر دایره اول نام فرشته جنان ، و بر دایره دوم ، نام انسان قدیم ، و بر دایره سوم ، نام روح الحیات را گذاشته و باخدای خود از درعجز و لابه درآمده ، و گفت اگر من گناهکار شمایم ، این نوزاد چه گناهی دارد .

پس از این ، یکی از آن سه نفر ^۱ باشتاب درحالیکه اکلیل بهاء را بدست داشت ، نزد آدم آمد . و صندید و ارکونها همینکه آن را دیدند ، پی کار خود رفتند . گوید : پس از آن درختی بر آدم نمودار گردید که آنرا لوطیس ^۲ می گفتند ، و از آن شیری تراوش داشت که بکودک میداد ، و او را بنام خود خوانده ، و پس از چندی ویرا شاتل نامید .

پس از این آن صندید بدشمنی با آدم و نوزاد برخواسته ، و بحوا گفت برو بنزد آدم ، شاید بتوانی ویرا بسوی ما بازگردانی ، او نیز رفته و ویرا فریب داده ، و از روی شهوت با وی آمیزش نمود . شاتل که ویرا میدید ، بموعظه و سرزنش وی درآمده ، و گفت بیا با همدیگر بمشرق و بسمت نور و حکمت خدا برویم ، و با هم بدانجا روانه شدند ، و آدم همانجا اقامت داشت تا از دنیا رخت بر بسته و بیبهشت رفت ، و شاتل ، و فریاد ، و برفریاد ، و مادرشان حکیمه الدهر ، بیک رویه و نهج در صدیقوت ^۳ بودند ، تا وفات یافتند . و حوا و قاین و ابن الحرص ، بدوزخ رهسپار شدند .

۱- در متن عربی دارد (ان واحداً من الثلاثة) که ظاهراً اشاره باقانیم ثلاثه است (ر.ک. اقرب الموارد - ذیل المثلث).

۲- لوطیس ظاهراً معرب کلمه افسانه لوتوس Lotus - Lotoss لاتینی است که نام میوه بسیار شیرین در ممالک Lotophages افریقا و خوراک افریقائیان باستانی بوده و گویند، بیکانگان اگر آنرا بخورند مملکت خود را فراموش کنند (ر.ک. لاروس - ذیل این دولفت)

۳- صدیقوت - ظاهراً نام محل و پرستشگاه بوده ، و از مشتقات - صدیقون - است .

و آقای دکتر مائسوخ آلمانی که در صابنه مندانی - منتسله - تخصص دارد ، این کلمه را مأخوذ از - Mshnia Kusta بزبان سریانی میدانند که مصطلح صابنیان مندانی بوده و معنایش صداقت خالصانه در ایمان است .

صفت زمین ، و آسمانی نوران

آندوئی که با خداوند نور ازلیت دارند

مانی گوید: زمین نور دارای پنج عضو ، نسیم ، باد ، نور ، آب ، و آتش است . و آسمان پنج عضو : حلم ، علم ، عقل ، غیبت ، و فطنت دارد و این اعضاء ده گانه زمین و آسمان را عظمتی است . زمین نور ، جسمی شاداب ، و شادی بخش ، و درخشنده ، و تابانی دارد ، که پاکیزگی بی آلاش ، و زیبایی اجسام ، صورت بصورت ، زیبایی بزیبائی ، سپیدی بسپیدی ، صفا بصفا ، درخشنده کی بدرخشنده کی ، نور بنور ، روشنائی بروشنائی ، مناظر بمنابر ، خوشبوئی بخوشبوئی ، خوشکلی بخوشکلی ، درها بدرها ، برجها ببرجها ، خانه ها بخانه ها ، منزله ها به منزله ها ، باغها بباغها ، درختها بدرختها ، شاخه ها بشاخه های پر از جوانه و میوه ، پرتوافشانها داشته ، منظره ایست شادی بخش ، و نور است که برنگهای گوناگون پرتوافشان بوده ، پاره از پاره دیگر بهتر و باشکوفه تر است . همه جا ابرهای سپید بهم پیوسته و همه جا سایه در سایه بوده ، و آن خداوند نور ، بر این زمین تا ابد بوده و هست .

گویند ، روی این زمین ، خدا دوازده بزرگوار دارد که صورتشان همچو صورت اوست ، و همه دانا ، و همه خردمند هستند . و بزرگانی دارد که نامشان - جاویدانهای پر کار توانا - بوده و نسیم ، حیات این دنیا است .

صفت زمین ظلمانی و گرمای آن

مانی گوید : زمین آکنده بگودالها - مغاره ها ، کرانه ها ، بارانها ، بندها ، و بیشه ها است ، زمینی است پخش و پلا ، و بریده بریده ، پر از حرشه ^۱ . چشمه های دود آگینش از از شهرها بشهرهاست ، و از بندها است بیندها ، و چشمه های آتش زایش ، از شهرها بشهرها بوده ، و چشمه های تاریک آن از شهرها بشهرهاست . پاره بالا ، پاره پائین ، و دودی که از آن برخیزد ، لانه مرگی است که از اعماق چشمه هائی در آید که پایه های آن از هزاران

۱ - حرشات حیوانات کوچک خزننده که اعراب بآن - ام اربع واربعین - و ایرانیان - هزار پا گویند (ر.ک. المنجد).

تپه و ماهور^۱ و عناصر آتش ، و عناصر بادهای سخت و تاریک ، و عناصر آبهای کوه و دره ها^۲ تشکیل گردیده ، و این زمین ظلمانی مجاور زمین نورانیست که در بالا بوده و آن در زیر قرار داشته ، و هیچکدام را از جهت بالا و پائین نهایی نیست .

چگونه باید انسان باین کیش درآید

گوید : کسیکه میخواهد باین کیش درآید ، باید آزمایشی از نفس خود کند ، و اگر دید بفرو نشاندن شهوات ، و حرص ، توانائی دارد ، و میتواند از خوردن گوشت ، و شراب ، و از نکاح با زن و آزار ، آب و آتش و درخت و گیاه^۳ دست بردارد ، باین کیش درآید ، و اگر چنین توانائی را ندارد از گروش بآن خودداری نماید ، و اگر دوستدار این کیش است ، ولی قدرت خواباندن شهوات و حرص را ندارد، محافظت از کیش و صدیقان را مغتنم شمرده ، و در مقابل کارهای زشتی که دارد اوقاتی را نیز برای نکوکاری ، و شبزنده داری ، و تضرع و زاری تخصیص دهد ، که همین امر ویرا از عاجل و اجل بینبازگرداند ، و در روز بازگشت آن صورت دوم را خواهد داشت که ما پس از این بذکر آن خواهیم پرداخت ، انشاء الله .

کیشی که مانی آورد

و چیزهائی را که واجب شمرد

مانی برای سماعین پیروان خود ده چیز را واجب شمرده ، که بدنبال آن سه خاتمه و هفت روز ، روزه داشتن در هر ماه است . واجبات عبارتست از ایمان بچهار بزرگ : خدا و نورش و توانائیش ، و حکمتش . خداوند جل اسمه فرشته جنان النور است ، و نور او آفتاب و ماه ، و قوتش فرشتگان پنجگانه نسیم و باد و نور و آب و آتش بوده ، و حکمتش همین دین مقدس است که بر پنج معنا استوار است . - معلمان^۴ فرزندان حلم . - مستمعان^۵ فرزندان

۱- ف (من الرقید تراب) ش (من الوفید رهوات)

۲- ف (و عناصر الماء الثقیل) ش (و عناصر الماء القلیل) و قبل - بضمین - بالایا پائین

کوه یا کمر آن (منتهی الأرب)

۳- ف (والسحر والریاء) ش (والشجر والنبات)

۴- ف (المعلمین) ش (المعلمین)

۵- ف (المشمسین) ش (المستمعین)

علم. کشیشان فرزندان عقل. صدیقان - فرزندان غیب. و سماعان - فرزندان فطانت. و واجبات دهگانه عبارتست از: ترك بت پرستی - ترك دروغگوئی - ترك بخل و زفتی - ترك آدمکشی - ترك زناکاری - ترك دزدی - و آموختن علل و اسباب جادوگری. و پایداری در دو چیز، که یکی نداشتن شك و تردید در کیش و یکی هم سستی و فروهستگی در کار باشد. و چهار - یا هفت نماز را واجب دانست. باین ترتیب: که با آب روان، یا سا را که مسح نماید. و رو بروی آفتاب بایستد، و بعد بسجده افتاده، و در سجده بگوید: مبارک است راهنمای فارقلیط^۱. پیامبر ما، و مبارک است فرشتگان نگهبان او، و مسبحان لشکریان پرتو افشان او، این را در سجده که گفت، برخیزد، و دیگر در سجده نمانده، راست بایستد، سپس در سجده دوم بگوید: - بپاکی یاد شده توای مانی پرتو افشان و راهنمای ما، که ریشه روشنائی و نهال زیستی، و شجره بزرگی هستی که تمامش بهبودی بخش است.

و در سجده سوم بگوید: سجده کنم و تسبیح گویم، با قلبی پاک و زبانی راستگو، خداوند بزرگی را که پدر انوار و عناصرشان بوده، و بپاکی یادشوی، و مبارکی تو، و تمام عظمت، و عوالم مبارکی که آنها را بخود خوانده، و تسبیح گویند تورا مسبحان لشکریان تو، و ابرار تو، و کلمه تو، و عظمت تو، و رضوان تو، برای آنکه توئی تو، آن خداوندی که سر بسر حق و حیات و نکوئی هستی.

در سجده چهارم بگوید: نماز گزارم، و سجده نمایم، برای همه خدایان، و همه فرشتگانی که در سایه تو بوده، و برای همه انوار، و همه لشکریانی که تمامشان تعلق بآن خداوند بزرگ دارند.

سپس در سجده پنجم بگوید: سجده کنم، و نماز گزارم، برای لشکریان بزرگوار، برای خدایان پرتو افشانی که بحکمت خود، ظلمت را زده، و رانده و نابود کردند.

در سجده ششم بگوید: سجده کنم، و نماز گزارم، برای پدر بزرگوار، همان بزرگوار درخشان، که از علمین^۲ آمده است.

و تا سجده دوازدهم همین گونه سجده نماید، و پس از فراغت از این نمازهای دهگانه، نماز دیگر را شروع کند و آن نیز سجده هائی دارد، که ما نیازی بذکر آنها نداریم.

وقت نماز اول، در هنگام زوال است. نماز دوم، میان زوال و غروب آفتاب. و پس

۱- رجوع شود بصفحه ۵۸۴ این کتاب.

۲- علمین العلماء - زمینی است بشام (منتهی الارب)

از آن نماز مغرب است که بعد از غروب آفتاب بوده ، و سپس نماز شام ، با گذشتن سه ساعت از غروب آفتاب است . و در تمام این نمازها ، و سجده‌ها باید همان کاری را انجام دهد که در نماز اول - نماز بشیر - انجام داده است .

اما روزه : هنگامیکه آفتاب ببرز قوس در آید، و ماه یکپارچه نور گردد ، باید دو روز، روز، گیرند بی آنکه در میان آن افطار کنند، و هنگامیکه ماه نور و رایت شود ، دو روز باید روزه گیرند و در میان آن افطار نکنند، و سپس، همینکه ماه نوسرزد ، و آفتاب در برج دلو بود، پس از گذشتن هشت روز، باید سی روز ، روزه گیرند ، و در غروب هر روز افطار کنند.
روزهای یکشنبه را همه مانویان ، و روزهای دوشنبه را خواص مانویان ، با امرمانی، گرامی دارند .

اختلاف مانویان در امر امامت

پس از زمانی

مانویان گویند : همینکه مانی بجنان‌النور پرواز کرد، پیش از پروازش ، سپس را جانشین خود قرارداد ، و او با قامه این کیش و آئین کوشا بود تا از دنیا رفت ، و پس از او پیشوایانی که آمدند ، پیروی از همان رویه نموده ، و هیچگونه اختلافی باهم نداشتند تا آنکه دسته بنام- دیناوریان- میانشان پدید آمد، که بر پیشوای خود ایراداتی گرفته ، و از اطاعتش خودداری داشتند . و در امر امامت و پیشوا که تمامیت آن در این بود که در بابل منعقد گردد، و پیشوا نبایستی در جای دیگر باشد، مخالفت نموده، و در این عقیده و سایر مخالفت‌هایی که ذکرش بیفایده است باقی بودند، تا آنکه ریاست بر تمام مانویان به مهر تفویض گردید. و این امر در دوران ولید بن عبدالملک ، و حکومت خالد بن عبدالله قسری بر عراق بود . در این زمان مردی بنام زاده رمز بانان پیوسته ، و پس از مدتی از آنان کناره گیری نموده ، و شخص با ثروتی بود، که چشم از آن پوشیده، و بصدیقت^۱ رفت باین گمان که چیزهای ناروایی مشاهده مینماید، و قصد داشت بدیناوریان ملحق شود که در ماوراء نهر بلخ^۲ بودند. پس از رسیدن بمدائن با مرد ثروتمندی که از کاتبان حجاج بن یوسف بود ، و با او سابقه دوستی داشت . برخورد کرده ، و برای او شرح داد که چرا از میان مانویان بیرون آمده ، و قصد خراسان

۱- رجوع شود بصفحه ۵۹۰ همین کتاب .

۲- نهر بلخ همان نهر جیهون است که تا بلخ ده فرسنگ فاصله دارد (ر.ک معجم البلدان)

والحاق بدیناوریانرا دارد. این شخص گفت، خراسان تو، من هستم، و من برای تو در اینجا صومعه میسازم، و هر چه خواسته باشی برایت فراهم آورم، او نیز نزد وی مانده، و صومعه هم برایش ساخته شد.

زادهرمز بدیناوریان نوشت که برای آن صومعه رئیسی روانه دارند، در جوابش نوشتند: ریاست جز در مملکت بابل در جای دیگر نباید باشد^۱ و چون کسیکه صلاحیت این سمت را داشته باشد پیدا نکرد، خود متصدی این کار شده، و زمانیکه رو با نحلل گذاشت، یعنی مرگش فرا رسید، از وی خواستند رئیسی برایشان معین نماید، و او گفت مقلاص را همه میشناسید، و بمقام او پی برده‌اید، و من او را برگزیده دارم. و مطمئن بحسن تدبیر او درباره شما هستم، و همینکه در گذشت همه باتفاق او را مقدم داشته، و مانویان بدو دسته در آمدند، مهریه، و مقلاصیه.

مقلاص با سائر مانویان در کارهای دینی مخالفت‌هایی داشت که از آن جمله، وصال^۲ بود تا آنکه در دوران ابوجعفر منصور، ابوهلال دیجوری از افریقیه آمده و بر مانویان ریاست یافت، و دستور داد که مانویان گفته مقلاص را در وصال ترک کنند، و آنان پذیرفته، و در همین ایام شخصی بنام بزرمهر در میان مقلاصیان پیدا شد که هواخواهانی داشته، و چیزهای تازه از خود در آورد بود که بهمان گونه رفتار میشد تا آنکه ریاست با بوسعید رجا رسیده، و آنان را بعقیده مهریه در امر وصال برگردانیده و وصال در این کیش بترتیب سابق پایدار ماند، و مردم بهمانگونه عمل میکردند، تا در خلافت مأمون، شخصی که گویا نامش یزدان بخت بوده پیدا شده و درباره چیزها مخالفت‌هایی نموده، و مردم دسته دسته بوی گریه کردند.

واز خورده گریه‌هایی که مقلاصیان بر پیروان مهر داشتند این است که میگفتند خالد القسری مهر را بر استر سوار کرده، و انگشتر نقره بدستش نموده و خلعتی از جامه‌های ابریشم رنگین بوی پوشانیده است.

رئیس مقلاصیان، در دوره مأمون، و معتصم، ابوعلی سعید بود، و پس از مرگش کاتب او نصر بن هرمزد سمرقندی جانشین او گردید، و پیروان خود چیزهایی را اجازه داد که در آن کیش جائز نبوده، و با پادشاهان معاشرت میکردند و با آنها مسفره میشدند، و ابوالحسن دمشقی یکی از رؤساء آنان بود.

۱- این گفته ابن ندیم با آنچه که را پیش از این در مخالفت دیناوریان با تمرکز امامت در بابل ذکر نمود تهافتی دارد. (ر.ک. صفحه ۵۹۴ این کتاب).

۲- وصال جمع وصال بمعنی روزه داشتن دوروز بدون افطار است (اقرب الموارد).

مانی در سلطنت بهرام پسر شاپور کشته شد، و پس از کشتن ویرا دو نیمه کردند، نیمی بریک دروازه، و نیمه را بر دروازه دیگر در چند یسا بور^۱ آویزان داشتند، که این دو جا را مارا علی و مارا سفلی مینامند، گویند او در زندان شاپور، و همینکه شاپور از دنیا رفت بهرام او را در آورد، و بقولی در زندان مرده است، ولی در آویخته شدنش تردیدی نیست و برخی از مردمان گفته اند که او هر دو پایش کج، و بقولی پای راستش کج بود.

مانی در کتابهای خود با سائر پیامبران مخالفت کرده، و خورد گریهائی از آنها نموده و آنها را در غکوشمرده، و گوید که اهریمنان برایشان تسلط داشتند، و بزبانشان سخن میگفتند، و در چندین جا از کتابهایش گوید: آنان اهریمنانند. و عیسی را که نزد ما و نصرانیان مشهور است اهریمن دانسته است.^۲

گفتار مانویان درباره معاد

مانی گوید: اگر مرگ بسراغ صدیقی آید، انسان قدیم، فرشته را بصورت حکیمی راهنما بسوی او روانه دارد، و سه فرشته با او باشند که با خود کوزه آب، و جامه و تاج و دیهیمی از نور دارند، و جوانی شبیه بآن صدیق همراه آنها میباشد، اهریمن و حرص و شهوت و اهریمنان دیگر نیز بر او ظاهر شوند، و همینکه صدیق آنها را مشاهده میکند از فرشته که بصورت حکیم راهنماست، و آن سه فرشته دیگریاری جوید، آنها بوی نزدیک میشوند، چشم اهریمنان که بآنها میافتد پا بفرار نهند، آنها آن صدیق را بر بایند، جامه و تاج و دیهیم را باو میپوشانند، و کوزه آب را بدستش دهند، و او را در یک ستونی از ستایش بفلک ماه نزد انسان قدیم، و نهنه^۳ ام الحیاة، بهمان گونه که در جنان التور بود می برند - و جسدش همانطور افتاده میماند، و آفتاب و ماه، و الاله تاپان، قوای او را که آب و آتش و نسیم است، بخود جذب کنند، و سپس بآفتاب در آید و در آنجا الاله گردد، و باقیمانده جسدش را که ظلمت محض است بدوزخ اندازند.

و اما انسان ستیزه جوئی که این کیش، و نیکو کاری را پذیرفته و با این دو چیز و صدیقان

۱- چند یسا بور- رجوع شود بصفحه ۴۴۱ این کتاب.

۲- تهافتی با آنچه پیش از این درباره عیسی گفته دارد، (ر.ک. بصفحه ۵۸۸ این کتاب).

۳- نهنه - نهیب و بانگ زدن برای بیم دادن و منع کردن (اقرب الموارد).

همراهی داشته ، هنگامی که مرگش سررسد. آن الاهداه که گفتیم حاضر گردند. و اهریمنان نیز حاضر شوند . و او باستغاثه درآید ، و بکردار نیک خود، و نگهبانی که از کیش و از صدیقان داشته، توسل جوید، و آنها ویرا از اهریمنان نجات دهند ، و او در این عالم مانند کسی میماند که در خواب چیزهای هراس انگیز ببیند، و در گل ولای فرورفته باشد، و این حال ادامه دارد تا وقتی که نوراو، و روح او خالص شود و لائق پیوستن بصدیقان گردد، و جامه آنها، را، پس از مدتی که در حال تردد بود، بپوشد .

اما انسان گنهگار، که حرص و شهوت بر او غلبه داشته ، و قتیکه مرگ بسر وقتش آید، اهریمنان حاضر شوند، و او را گرفته و شکنجه و آزار دهند، و آن الاهدات نیز حاضر شوند و آن پوشاکها را با خود دارند، و او گمان کند که برای نجاتش آمده اند ، در صورتی که آمدن آنها برای سرزنش ، و یادآوری کارهای زشتش بوده ، و قصد اتمام حجت را بر او دارند ، که از همراهی و کمک بصدیقان خودداری مینمود . و در همین حالات آنقدر در این عالم میماند تا عاقبت کارش سررسد و بدوزخ سرازیر گردد .

مانی گوید: این است سهرابیکه، روان انسانی با آنها تقسیم شود: بهشت، برای صدیقان، و عالم هول و بیم برای نگهبان کیش و یاوران صدیقان، و سومی دوزخ ، برای انسان گنهگار .

چگونگی روز بازگشت پس از فناء عالم

وصفات بهشت و دوزخ

مانی گوید : سپس انسان قدیم از عالم جدی^۱ ، و بشر ، از مشرق و بنای بزرگ از یمن^۲ ، و روح الحیاة از مغرب آیند، و بر این ساختمان با عظمت که بهشت نوین است، بایستند و دوزخ را دور زده ، و در آن نظر اندازند، سپس صدیقان از جنان بسوی آن نورآمده ، و در آن مینشینند، و پس از آن با شتاب بمجمع الاله روند ، و گرداگرد دوزخ ایستاده ، به گنهکاران نگاه کنند که زیر و رو میشوند، و با حیرت در آن دوزخ بناله درآمده اند . و دوزخ نمیتواند بصدیقان زبانی برساند ، و همینکه چشم گنهکاران بصدیقان افتد، بلا به و التماس در آیند، و آنها هم جز سرزنش و علامت جوابی نمیدهند که مفید فائده باشد ، و همین امر بیشتر

۱- جدی ستاره ایست نزدیک قطب که قبله از آن شناخته می شود . (اقرابالموارد)

۲- یمن آن قسمت از زمین های کوهیست که در طرف یمن قبله است. (اقرابالموارد)

موجب پشیمانی گنهکاران گردد، و اندوهی بر اندوهشان میافزاید، و تا ابد بهمین گونه باقیمانند.

نام کتاب های مانی

مانی دارای هفت کتاب است که یکی بفارسی، و شش بسوری - زبان سوریا بوده، و از آن جمله است:

کتاب سفر الاسرار - مشتمل بر چندین باب . باب ذکر الیصانیین . باب شهادة بستاسف علی الحبیب . باب شهادة ... علی نفسه ليعقوب . باب ابن الارمله - که نزد مانی همان مسیح مصلوب است که یهودیان بدارش آویختند . باب شهادت عیسی علی نفسه فی یهودا . باب ابتداء شهادة الیمنی^۱ بعد غلبه^۲ . باب الارواح السبع . باب القول فی الارواح الاربع الزوال . باب الضحكة . باب شهادة آدم علی عیسی . باب السقاط عن^۳ الدین . باب قول الیصانیین فی النفس والجسد . باب الرد علی الیصانیین فی نفس الحیاء . باب الخنادق الثلاثة . باب حفظ العالم . باب الايام الثلاثة . باب الانبیاء . باب القيامة . این بود محتویات کتاب سفر الاسرار . کتاب سفر الجبابرة مشتمل بر ... کتاب فرائض السماعین . باب فرائض المجتبین . کتاب الشا برقان^۴ - مشتمل بر ، باب انحلال السماعین . باب انحلال المجتبین . باب انحلال الخطاة . کتاب سفر الاحیاء - مشتمل بر ... کتاب فرقاطیا - مشتمل بر ...

نام رساله های مانی

و پیشوایان بعد از او

رساله الاصلین . رساله الکبیرا . رساله الهند العظيمة . رساله هیئی البر . رساله قضاء العدل . رساله کسکر . رساله فتق العظيمة . رساله ارمنیه . رساله امولیا الکافر . رساله طیسفون فی الورقة . رساله الكلمات العشر . رساله المعلم فی الوصالات . رساله وحنن فی خاتم الفم . رساله خبرهات فی التعزیه . رساله خبرهات فی ... رساله ام هم الطیسفونیه . رساله یحیی^۵ فی العطر . رساله خبرهات فی ... رساله طیسفون الی السماعین . رساله فافی ... رساله الهدی الصغیرة . رساله سیس ذات الوجهین . رساله بابل الکبیرة . رساله سیس وفتق فی الصور . رساله الجنة .

۳- ف (من) .

۲- ش بی نقطه .

۱- ف (الیمین) .

۵- ش (عنی) .

۴- ش بی نقطه .

رسالة سيس في الزمان . رسالة سعيوس في العشر . رسالة سيس في الرهون . رسالة التديير .
 رسالة ابا التلميذ . رسالة ابربي^١ الى الرها . رسالة ابا في الحب . رسالة ميسان في النهار .
 رسالة ابا في ... رسالة بحران^٢ في الهول . رسالة ابا في ذكر الطيب . رسالة عبيد يسوع في
 الهسينيات^٣ . رسالة بحران^٤ في الوصالات . رسالة شايل وسكني^٥ . رسالة ابي في الزكوات .
 رسالة حدايا في الحمامة . رسالة افقوربا^٦ في الزمان . رسالة زكوف في الزمان . رسالة سهراب
 في العشر . رسالة الكرح و العراب . رسالة سهراب في الفرس . رسالة ابي احيا^٧ . رسالة
 ابي بسام المهندس . رسالة ابي احيا^٨ الكافر . رسالة المعمودية . رسالة يحيى^٩ في الدراهم .
 رسالة افعد في الاعشار الاربعة - و پس ازاينها - رسالة افعد في السعد الاول . رسالة سوف في (في)
 ذكر الوسائد . رسالة برحيا^{١٠} في تديير الصدقة . رسالة السماعين في الصوم والندرا^{١١} . رسالة
 السماعين في النار الكبرى . رسالة الاهواز^{١٢} في ذكر الملك . رسالة السماعين في تعبير يزدان بخت .
 رسالة مينق (في) الفارسية الاولى . رسالة مينق الثانيه . رسالة العشر والصدقات . رسالة اردشير ومينق .
 رسالة سلم و عنصراً . رسالة حطا . رسالة خبرهات في الملك . رسالة ابراحيا في الاصحاء
 والمرضى . رسالة اردد في الدواب . رسالة اجافي الخفاف . رسالة الحملان النيرة . رسالة
 مانا في التصليب . رسالة مهر السماع . رسالة فيروز وراسين . رسالة عبدبال في سفر الاسرار .
 رسالة سمعون ورمين . رسالة عبدبال في الكسوة .

شمه از اخبار مانويان وگردشي

که در شهرها داشتند و اخبار روستاء آنان

اول کسی که به شهرهای ماوراء النهر^{١٣} از صاحبان دین ، غیر از سمنیه^{١٤} درآمد ،

- | | | |
|---|-----------------------------------|----------------------|
| ١ و ٢ - بی نقطه . | ٣ - ف (في العصبات) | ٤ - بی نقطه |
| ٥ . ش (شائل و سلنی) . | ٦ - ش بی نقطه | ٧ و ٨ - ف (ابرا حيا) |
| ٩ - ش (عنی) | ١٠ - ف (یوحا) | ١١ - ش (والتعذیر) |
| ١٢ - ش (الاهوار) | ١٣ - رجوع شود بصفحه ٢٩ این کتاب . | |
| ١٤ - سمنیه - رك . بصفحه ٦١٦ این کتاب - و اقرب الموارد، دارد - سمنیه - بضم سین و فتح میم، گروهی از هندیانند که دهری بوده و عقیده بتناسخ دارند و منکر دانستن چیزی از روی خیر باشند باین عقیده، که دانستن فقط بمشاهده امکان دارد، و سمنیه نسبتی است بسومنات که از شهرهای هند است . | | |

مانویان بودند . بدین جهت، که کسری وقتی، مانی را بقتل رسانید بر مردمان مملکتش سخن گفتن و مباحثه در این کیش را حرام نمود، و پیروان مانی را در هر جائی که بودند بقتل میرسانید، از اینرو، همه پابفرار گذاشته و از رودخانه بلخ گذشته، و بمملکت خان درآمده، و همانجا اقامت نمودند، و خان در زبانشان لقب پادشاهان ترك است .

اقامت مانویان در ماوراءالنهر تا زمانی بود که رشته امور فارسیان از هم گسیخته و کار عربان قوت و رونقی پیدا کرده و آنان به شهرهای خود برگشتند، بویژه در دوره آشوب ایران، و سرکار آمدن امویان . زیرا خالد بن عبدالله قسری به کار آنان اهتمامی از خود نشان میداد، منتهی در این شهرها ریاست جز در بابل قابل تشکیل نبود، و از آنجا رئیس بهرجائی که میخواست، و امنیت داشت میرفت، و آخرین دسته که از آنها کوچ کردند، در دوران مقتدر بود، که برای حفظ جان خود به خراسان کوچ کردند. و باقی ماندگان شان پرده پوشی داشتند، و در شهرها پراکنده بودند . در سمرقند در حدود پانصد نفر جمع شده و شهرتی پیدا کردند، و والی خراسان در مقام کشتن آنها برآمده، ولی پادشاه چین، بگمان صاحب تغزغز^۱ بود، کسی را نزد آن والی فرستاده، و پیغام داد، در مملکت من مسلمانانی هستند که چندین برابر آنهایی باشند که کیش ما را داشته، و در مملکت شما هستند، و سوگند یاد میکنم، هر گاه یکی از آنها کشته شود، تمام اینها را خواهم کشت، و مساجدشان را ویران خواهم کرد، و محافظت از آنها را در شهرهای خود بردارم تا کشته شوند، والی خراسان از قصد خود منصرف شده، و از آنها حزیه گرفت. و بتدریج در نقاط اسلامی رو بکمی گذاشتند . اما در مدینه السلام همینقدر میدانم که در دوران معزالدوله در حدود سیصد نفر بودند ولی در زمان ما پنج نفر هم نیست. و این مردمان را اجاری نامند^۲، و در شهرهای سمرقند و صغد^۳ بویژه نونکت^۴ هستند .

۱- تغزغز از اقوام ترکند که عرب آنها را باین نام خوانده و چنین بنظر آید که قوم قرقر باشند که از اقوام صحرا نورد ترکند و در مرز چین و ترکستان اقامت دارند (ر.ک. قاموس الاعلام ترکی) و حدود العالم - تغزغز - را - طقوز اوغوز - یعنی - نه قبیله - از ترکان دانسته، و مفصل نوشته (حدود العالم ترجمه میثورسکی، ص ۲۶۳ ببعده) .

۲- ظاهراً از ماده - جار - و بمعنای منحرفان از راه است (ر.ک. اقرب الموارد) .

۳- رجوع شود بصفحه ۳۰ این کتاب .

۴- نونکت ظاهراً نوکنند و از دهات سمرقند است (معجم البلدان) .

نام رؤسا مانویان که

در دوره عباسیان و پیش از آن بودند

جعده بن درهم، که مروان بن محمد را باو نسبت دهند، و مروان جعدی گویند، و سمت آموزگاری مروان و فرزندان او را داشته، و او را بزندیقی درآورده و هشام بن عبدالملك در دوره خلافت خود او را مدتها در زندان نگاهداشته، و سپس بدست خالد بن عبدالله قسری او را بقتل رسانید. گویند خانواده جعد عریضه بهشام داده و در آن از ناتوانی خود و طول مدت حبس جعد شکایت کرده بودند، هشام گفت مگر او هنوز زنده است، و بخالد دستور کشتن او را داد. و خالد در روز عید قربان او را - بجای قربانی کشت، و این مطلب را بامر هشام بر منبر اعلام داشت. زیرا خود او یعنی خالد متهم بزندیقی بود، برای اینکه مادرش نصرانی و مروان جعد هم از زندیقان بشمار میرفت. و از متکلمان رؤساء آنان که تظاهر باسلامیت داشتند و در باطن زندیق بودند ابن طالوت، و ابوشاکر، پسر برادر ابوشاکر، و ابن اعدی حریزی و نعمان ابن ابوالعوجاء، و صالح بن عبدالقدوس بودند که کتابهایی در تأیید دوگانه پرستی و مذاهب اهلش دارند و بسیاری از تألیفات متکلمان را در این خصوص نقض ورد کرده اند.

و از شاعران: بشار بن برد، و اسحاق بن خلف، و ابن سبابه، و سلم خاسر، و علی بن خلیل، و علی بن ثابت، بودند، و از کسانی که در این اواخر باین امر شهری پیدا کردند: ابو عبسی وراق، و ابوالعباس ناشی، و جیهانی محمد بن احمد است^۱.

پادشاهان و رئیسانی که

رهمی بزندقه میشدند

گویند تمام برمکیان، جز محمد بن برمک، در شمار زندیقان بودند، و درباره فضل و برادرش نیز همین را گفته اند. محمد بن عبیدالله کاتب مهدی نیز زندیق بود، و خود او بآن اعتراف کرد، و مهدی ویرا بقتل رسانید.

بخط برخی از اهل این مذهب خواندم که مأمون نیز از آنها بوده، ولی دروغ گفته است. و گویند محمد بن عبدالملك زیاترا نیز زندیق میدانستند.

۱- ش در حاشیه دارد (عورض) یعنی مقابله گردید.

رؤساء این مذهب

در دولت عباسیان

ابو یحیی رئیس . ابوعلی سعید . ابوعلی رحا . یزدان بخت . و این کسی است که مأمون ویرا از ری احضار کرد، پس از آنکه زینهارش داد . و متکلمان ویرا مجاب نمودند. مأمون بوی گفت ، ای یزدان بخت ، اگر آن زینهار در میان نبود ما را با تو کارهایی بود ، یزدان بخت گفت ، ای امیر مؤمنان نصیحتت را شنیدم و گفارت پذیرفته است، ولی تو از آن کسانی نیستی که کسی را مجبور بترك دین بنمائی ، مأمون گفت چنان است که میگوئی . و هنگامی که او را احضار داشت ، برای اوجائی را مقرر کرده بود که کسی مجاز در گذشتن از آنجا نبود و نگهبانانی ویرا محافظت میداشتند تا نبادا کشته شود .

ویزدان بخت مردی فصیح و سخن پرداز بود.

رؤساء آنان

در زمان ما ریاست بسمرقند منتقل گردیده ، و در همان جا منعقد میگردد، در صورتیکه جز در بابل در جای دیگری قابل انعقاد نبود ، و اکنون رئیسشان در آنجا ...

دیسانیان^۱

رئیس این گروه را از این جهت دیسان خوانند که در کنار نهری بهمین نام متولد گردید . و او پیش از هانی بود ، و مذهبشان بهم نزدیک ، و تنها در اختلاط نور با ظلمت اختلاف دارند ، و دیسانیان هم در این باره دو فرقه شده اند ، يك فرقه باین عقیده اند که نور از روی اختیار با ظلمت آمیخت تا آنرا اصلاح کند ، و همینکه در آن جای گرفته، و خواست از آن بیرون آید ، نتوانسته و برایش دشوار گردید . فرقه دیگر عقیده دارند ، نور همینکه احساس خشونت و بدبوئی ظلمت را نمود ، خواست از آن در آید ، بی اختیار با آن بکشمکش درآمد ، همچنانکه کسی که در چیز چندین پهلو دار و تیزی برود، شرقتدر بخواهد آنرا از خود دور سازد بیشتر در آن فرو رود ، ابن دیسان عقیده داشت که

۱- در نسخه - ش - از دیسانیان تا (مرقیون کتاب انجیلی دارد) افتاده است .

نور از يك جنس ، و ظلمت از جنسی دیگر است ، و پاره از دیسانیان برآنانند که ظلمت ریشه و اصل نور بوده ، و گویند که نور حساس و عالم ، و ظلمت ، بعکس آن ، نادان و بی احساس است ، باین جهت از هم نفرتی دارند .

پیروان ابن دیسان در قدیم اطراف بطائح^۱ بودند ، و چند دسته از آنان، در چین ، و خراسان پراکنده شده و صومعه و اجتماعاتی نداشتند ، و مانویان خیلی از آنها بیشتر بودند تألیفات ابن دیسان : کتاب النور والظلمة . کتاب روحانیه الحق . کتاب المتحرك والجماد ، و بجز اینها ، کتابهای دیگر هم دارد . و رؤساء این گروه را کتابهایی است که بدست نیاورده ایم .

مرقیونیان

پیروان مرقیون ، پیش از دیسانیان و گروهی هستند که بیش از مذهب مانوی و دیسانی ، بنصرانیت هماهنگی داشتند ، و عقیده شان این بود که نور و ظلمت دو اصل باستانیست و يك هستی - سومی در این میانست که با آنها امتزاج و اختلاط دارد ، و خداوند را منزله از شر دانند ، گو آنکه آفرینش اشیاء خالی از شر نیست . ولی خداوند بالاتر از این مراتب است . در - هستی - سوم اختلاف دارند که چیست ، گروهی آن را حیات ، و عیسی دانند . گروهی عیسی را فرستاده - هستی - سوم پندارند ، و این هستی را آفریدگار اشیاء بامر و قدرت خود دانند ، و در عین حال همه بر آنند که عالم حادث است و صنعت در آن نمایان بوده و در این باره شك و تردیدی وجود ندارد ، و عقیده دارند ، کسیکه از چیزهای بدبو ، و هستی بخش ، دوری جوید ، و همیشه با خدا باشد ، و روزه را ترك نکند ، از دام شیطان رهایی یابد ، از این گروه حکایات گوناگون و پیچ در پیچ بسیاری نقل شده است . مرقیونیان خط مخصوصی دارند که کتابهای مذهبی خود را با آن مینویسند^۲ ، و خود مرقیون کتاب انجیلی دارد که نام آنرا ... و پیروانش را کتابهائیت که جز خدا کسی نداند کجاست ، و این گروه خود را ز پر پرده نصرانیت پنهان داشته ، و دستجاتی از آنها در خراسانند ، ولی مانویان ، از آنان آشکارتر و نمایانترند .

۱- رجوع شود به صفحه ۲۱۲ این کتاب .

۲- از اول مرقیونیان تا اینجا در نسخه - ش - که ما داریم افتاده است .

ماهانیان

دسته از مرقیویانند ، که در پاره از امور مخالف و در پاره موافق بوده ، و بامرقیونیان در همه حالات موافقت دارند ، جز در امر نکاح ، و قربانی ، و مسیح را معدلی میان نور و ظلمت دانند ، و جز این ، درباره آنان چیزی نیافته ایم .

جنجیان

مردمانی از پیروان جنجی جوخانی^۱ میباشند که در اول بت پرست بود ، و در بتخانه زنجلیج^۲ مینواخت ، سپس از آن مذهب روگردانیده ، و از خود مذهبی در آورده ، و بر این بود که پیش از نور و ظلمت ، چیزی وجود داشته و در ظلمت دو صورت ، نرینه و مادینه^۳ بود و گوید آن نرینه بازوجه خود در ظلمت میزیست ، تا آنکه در مادینه نوری پدیدار شد ، و عالم احیاء کمی از آن نور را ربود که مانند کرمی بحرکت درآمد ، و بیالافت و نور آن را بوسیده ، و از نور خود مقداری بآن پوشانید ، پس از این ، آن کرم از نور جدا گردیده و مقداری از نورش را ربود و بجای خود برگشت ، و از آن مقدار نوریکه از طرف نور بر او پوشانیده شده بود ، آسمان ، و کوهها ، و زمین ، و سائر چیزها را خلق کرد^۴ ، و عقیده دارند که آفتاب ملکه عالم است ، و معتقدات دیگر هم دارند که ما از شرح آنها استغفار جوئیم ، و از آنان کتابی نیافته ایم .

گفتار خسرو آرزومقان

این شخص نیز از مردم جوخی ، و از دهکده ایست که کنار نهر روان قرار دارد ، و بامر دستور او پیروانش جامه های زیبائی میپوشیدند ، و خود را آرایش نموده و تفاخری در این کار داشتند . و او عقیده داشت که نور زنده و جاوید است ، و در خواب بود که ظلمت چون پوششی بر آن پیچیده و مقداری از آن را ربوده و بجای خود برگشت . نور يك الاله بنام - ابن الاحیاء - آفریده و باو گفت ، میروی و آن مقدار نوری را که ظلمت از من ربوده است پس گرفته و برای من میآوری .

۱- جوخا - نام نهر و دهستان بزرگی در اطراف بغداد است (معجم البلدان) .

۲- زنجلیج معرب زنگلیجه - زنگ و جرس کوچک است (فرهنگ نفیسی) .

۳- ف (فخلعت) ش (فخلقت) .

ابن الاحیاء که بظلمت رسیده و بآن برخورد کرد يك سائیدگی در آن حاصل شد و در اثر قوت نوری که در آن دمید ، دو موجود نرینه و مادینه از آنها پدید آمد ، و او بسوی نور ، و همان معدن حیات و نفوس برگشته ، و از آن مقداری نور گرفته و بآن دو نوزاد پوشانید - و گوید - از همان آبی که چکیده آن سائیدگی بود ، این آسمانها ، و زمینها و هر چه در آنست ، از ستارگان و دریاها و کوهها ، آفریده شد . و او بعیسی طعنه میزد ، و او را عاجز و ناتوان میشمرد ، و مذهبش را پنهان میداشت ، و کتابی ندارد ، و این سخنان از او و یارانش در خاطره های مردم مانده است : مائیم آن کسانی که در این عالم دسته مهیا ساختیم ، و مال فراوانی از دنیا ربودیم ، پس از آن عمانی^۱ شدیم ، و برودخانه رفتیم ، سیاه بودند که با خود بردیم ، و سفید بودند که با خود آوردیم ، و آنها را درخشان و تابان برگرداندیم . و این سخنانرا با آهنگ موزونی با آواز میخوانند ، و در این امر مذهبشان شباهت بمذهب حرانیان دارد .

رشییان^۲

عقیده شان اینست که جز ظلمت چیز دیگری نبوده ، و در میان آن آب ، و در میان آب ، باد ، و در باد ، رحم ، و در رحم ، مشیمه^۳ ، و در مشیمه ، تخم ، و در تخم ، آبی زنده ، و در آن آب زنده ، ابن الاحیاء بزرگ ، بود ، و بیالافت ، و این صحراها و چیزها ، و آسمانها و زمینها ، و خدایان را ، آفرید ، و گوید ، پدر او که ظلمت بود از این کار باخبر نشد ، و او پائین برگشت .

مهاجران

این گروه معتقد بغسل تعمید^۴ و قربانی و هدیه دادن بوده ، و عیدهائی دارند ، و در صومعه های خود گاو و گوسفند ، و خوک قربانی کنند . و زنان خود را از پیشوایان خود باز ندارند ، و زنا کردن را زشت میدانند .

۱ - متن عربی دارد (فعمنا) که باید نون آن با تشدید باشد و ظاهراً از - عمان - یعنی بعمان رفتن باشد (ر.ك. اقربالموارد) .
۲ - هویت این شخص بدست نیامد .

۳ - مشیمه ، پوستی که بچه رحم در آنست (فرهنگ نفیسی) .

۴ - تعمید - در آئین مسیحیانست که کودکان یا کسانی که بدین عیسوی در آیند طبق مراسم مخصوصی غسل دهند (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

کشطیان

قائل بقربانی ، وشهو ترانی و حرص و مفاخرت بوده ، و گویند : پیش از هر چیزی یگزنده بزرگواری بود که از نفس خود پسری آفریده . و او را نجم الضیا نامید ، و آنرا زنده دومی - خواند . و بقربانی کردن ، و هدیه دادن ، و چیزهای نیکو ، اعتقاد دارند .

مغتسله

این گروه در اطراف بطائح^۱ زیاد هستند ، و از صابئیان بطائح بشمار میروند ، و قائل بشستن هر چیزی هستند ، و خوراکیهای خود را میشویند ، و رئیس خود را - حسیس دانند ، و اوست که پایه گذار این ملت بوده ، و عقیده داشت که این دو عالم مرکب از نرینه و مادینه است ، بقولات^۲ بشریعت آنها نرینه ، و اکشوت^۳ بشریعت آنها مادینه بوده ، و درختان رگ و ریشه آنهاست و از این قبیل گفتارهایی دارند که در حکم خرافات است . و شاگردی هم بنام شمعون داشت و این گروه با مانویان در بودن دواصل موافقت دارند ، و پس از این از آنها جدا میشوند . و میانشان - تا امروز - کسانی هستند که بستارگان تعظیم و کرنش کنند .

حکایتی دیگر درباره صابئیان بطائح

این گروه کیش نبطیان^۴ باستانی را دارند و ستارگان را گرامی شمرند ، و دارای تمثالها و بتهایی بوده ، و از صابئیان حرنانی بشمار میروند ، و پاره هم گفته اند که این گروه از آنها نیستند نه باجمال و نه بتفصیل .

گفتار - ای و عملکما^۵

این گروه عقیده دارند که وجودات چهارند که هیچکدام شباهتی باهم ندارند ، اولی

- ۱- رجوع شود بصفحه ۲۱۲ این کتاب . ۲- دانه گیاهی ، از قبیل نخود و لوبیا و باقلا و غیره (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .
- ۳- اکشوت - یا اکشوت ، تخم کتان (فرهنگ نفیسی) .
- ۴- رجوع شود بصفحه ۱۹ - این کتاب . ۵- ظاهراً غلط است چون ای و عملکا - انی و علکا - و عملکا نیز خوانده شده . و احتمال میرود - انی و علکما - باشد . و علکم - چون جمع - مرد فربه و تنومند . و علکم - چون قنفذ - شدید و سخت . از شتر و غیرشتر است (ر. ک. تعلیقات فلوکل - ص ۱۷۸ - و ذیل اقرب الموارد) .

را حوسطف^۱ عظیم ، دومی را - ریمان - و سومی را - وردود زنده مادینه - و چهارمی را - اسمایحین - مینامند ، و بر آنند که اینها پیش از زمین و آسمان ، و هرچیز دیگر در این عالم بودند ، و سه موجود از آنها حوسطف را دعوت کردند تا رئیس آنها بشود ، و پس از آن در میانشان اختلافی دست داد که از آن اختلاف ، شرها و گناها پدید آمد .

گفتار شیلیان

شیلی از منتسله بود ، ولی با آنان مخالفتی داشت ، و جامه نیکو^۲ میپوشید ، و خوراکیهای خوبی میخورد ، و تمایل بمذهب یهود داشته و بان عمل مینمود .

گفتار خولانیان

این گروه از پروان ملیح خولانی^۳ شاگرد بابک پسر بهرامند ، بابک شاگرد شیلی و از موافقان با او بود ، ولی نسبت بیهودیان توقف داشت .

ماریان و دشتیان

رئیشان ماری اسقف بود^۴ و این گروه بمذاهب دوگانه پرستان نزدیکند ، و قربانی را حرام نمیدانند ، و دشتی از پروان ماری بود ، و سپس با او مخالفت کرد .

اهل خیفه السماء^۵

رئیشان - اریدی - بود : و در تیسفون ، و بهر سیر^۶ مقیم ، و بسیار با ثروت

۱ - Khvastuvaneft (ر.ک. ایران در زمان ساسانیان چاپ دوم ص ۲۲۴) .

۲ - ف (یلبس الخشن) ش (یلبس الحسن) . ۳ - خولان - بضم اول و سکون

ثانی از شهرستانهای یمن است ، و نزدیک دمشق نیز دهکده باین نام بوده که ویران شده و آثارش باقیست (معجم البلدان) .

۴ - هویت این شخص بدست نیامده و بعید است که مارماری رئیس مارونیان - یا ماری اسحاق باشد .

۵ - اهل خیفه السماء - بدست نیامد .

۶ - بهر سیر - از نواحی بغداد ، و نزدیک بمدائن است (معجم البلدان) .

بود ، و يك يهوديرا فریب داد كه برايش - كتب الانبياء والحكماء - نوشت ، و از خود كيش و آئینی در آورده ، و مردم را بآن دعوت كرد. و در گوشه و کنار تیسفون گروهی از پیروان مذهبش میباشند .

آسوریان

رئیشان را بوسقطیری^۱ بن اسوری میگفتند ، و این مردم بکار حمل و نقل اموال و کاسبی اشتغال داشتند و با یهود در پاره چیزها موافق ، و در پاره چیزها مخالف بوده ، و تظاهر بملت عیسی مینمودند .

گفتار اوردجیان

این گروه دریا را گرامی و بزرگ دانند ، و گویند دریا وجود باستانی است که پیش از هر چیزی موجود بوده ، و همینکه بتلاطم درآمد کفی از آن نمایان شد ، و باد که آنرا دید ، خانه در آن ساخته ، و همانجا مسکن کرده و هفت تخم در آن گذاشت ، و از آن هفت تخم ، خدایان هفتگانه پیدا شد ، و یکی از آن خدایان را - نشابه^۲ خوانند ، باین عقیده ، که در دریا غوطه ور شده ، و چون تیر ، با شتاب از آن بیرون آمد. و او ، کوثر^۳ را آفرید که آنرا - ثل^۴ نامند ، و در آن ثل رودخانه بزرگی روان داشت که نامش فرات بزرگست و بر آن ثل شاخه درخت سدر^۵ را کاشت . و گویند : از آن تخمها ، از یکی نشابه ، و از یکی مریاس (السی)^۶ و از سومی - اسیرو^۷ و از چهارمی - ثاح^۸ و از پنجمی - سیده العالم ، و از ششمی - فتی - و از هفتمی - شب و روز - پدید آمده ، و ثاح^۹ بر مریاس^{۱۰} درآمد و او را

۱- ف (ابن سقطیری) . ۲- نشابه - تیر (فرهنگ نفیسی) .

۳- تپه از خاک ، و نام نهری در بهشت (اقرب الموارد) .

۴- خاک رویهم انباشته (اقرب الموارد) .

۵- سدر - درخت کنار (فرهنگ نفیسی) .

۶- ف (المریاس - ؟) م - المریاس - باضافه کلمه که نامفهوم است و مریاس شاید از

مرس بمعنی بازی با زنان است (رك. ذیل اقرب الموارد) .

۷- ف (استبرق) . ۸- و ۹- ف (التاج) .

۱۰- ف (المریاس - ؟) .

نشانده ، و سپس تمام این عالم را با تمام چیزهایی که دارد بوجود آورد . این مردم ، دریا را گرامی دارند، و عقیده دارند که او خدای بزرگ است . و گویند در کنارهای دریا دستجاتی از این مردم زندگانی کنند، ولی ما از آنها کسی را ندیده‌ایم، و آنها را سخنان شگفت‌انگیزی است که شبیه خرافات بوده، و برعایت اینکه کتاب ما بدرازا نکشد از شرح آن خودداری نمودیم .

نام فرقه‌هایی که میان عیسی علیه‌السلام

و محمد صلی‌الله علیه و آله بودند

محمد بن اسحاق گوید : قحطبی^۱ در ردی که بر نصاری دارد این فرقه‌ها را ذکر کرده است: ملکیه^۲، نسطوریه^۳، یعقوبیه^۴، صامیه^۵، کتثانیه^۶، بهانیه^۷، الیانیه^۸، مارونیه^۹،

-
- ۱- قحطبی، احمد بن محمد بن قحطبی، و اسفراینی او را در زمان جبائی دانسته است (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۷۸).
 - ۲- پیروان ملکا که در رم ظهور کرد، و بر آن استیلا یافت (ر.ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲-۳۹).
 - ۳- نسطوریه، پیروان نسطور حکیم که در زمان مأمون ظاهر شد و در چهار انجیل نظریاتی از خود داشته، و گویند، انتساب بنسطوریوس کشیش قسطنطنیه دارند که میگفت مریم خدائی نژاد، بلکه انسانی زائید (ر.ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۴۴).
 - ۴- یعقوبیه - پیروان یعقوب برزغانی هستند که از راهبان قسطنطنیه بود (ملل و نحل شهرستانی ج ۲- ص ۴۸).
 - ۵- صامیه - ظاهراً صیامیه‌اند که از جنبه زهد و تقوی، از هر خوراکی و آشامیدنی خودداری داشتند (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ - ص ۹۲).
 - ۶- پیروان الیانی که پیش از اجتماع در نیقیه بود، و میگفت مریم بعیسی نه ماه آبستن نبود، و او چون آبی که از ناودان بریزد بشکم مادر آمد، و گذشت، برای آنکه - کلمه - بگوشش دمیده شد و از جائیکه بچه بیرون آید خارج گردید (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۸).
 - ۷- مارونیه - پیروان مار مارونند که در کورشیه - شمال - سوریا تارک دنیا بود، و فضائلش شهرتی داشته، و او پدر مارونیانست (ر.ک. اعلام المنجد).

سالیه^۱ ، اربوسیه^۲ ، منانیه^۳ ، دیسانیه^۴ ، مرقیونیه^۵ ، اجرعانیه ، مقداموسیه^۶ ، ماقادونیه ، یماسیه ، غولیه ، نولیه^۷ ، ارباغوسیه ، عطاخریه ، هیلانیه^۸ ، باکولیه ، بولقانیه^۹ ، محرانیه ، سوروانیه ، سادریمه ، علانیشیه ، افخاریه ، یونانیه ، حاوحسیه ، انسیه^{۱۰} ، کوارکیه ، بقالیه ، ردویه ، عولیه ، اطریمونیه ، لوعانیه ، قیراطسیه ، سمغسانیه^{۱۱} - اثرنیه ، ارماسیه ، سا بانسیه ، باونطینییه ، اسحاقیه^{۱۲} ، ثمانیه^{۱۳} ، مولیانیه ، اقولیارسطیه ، اوطاخیه ، بوالنطریه ، بقالوسیه ، مرسیه ، ملوریه ، باقوریه ، آدمیه ، نسطونیه ، عنزویه ، نفسانیه ، حسییه ، دیقطنیه^{۱۴} .

مذاهب خرمیه^{۱۵} و مزدکیه

محمد بن اسحاق گوید : خرمیان دو گروهند ، خرمیان اول که نامشان محمره بود ،

- ۱- سالیه - ظاهراً سبالیه یا سابلوسیه اند که پیروان سابلوس کشیش در قرن سوم میلادی بودند ، (ملل و نحل شهرستانی ج-۲ ص ۳۸) .
- ۲- اربوسیه - ظاهراً اربوسیه است که پیروان اربوس بزرگترین شاگرد ماربطرس بود (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۴۲) .
- ۳- رجوع شود بصفحه ۵۸۲ این کتاب .
- ۴- رجوع شود بصفحه ۶۰۲ این کتاب .
- ۵- رجوع شود بصفحه ۶۰۳ این کتاب .
- ۶- مقداموسیه - یا مقدانوسیه پیروان مقدونیوس بطریق قسطنطنیه (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۸) .
- ۷- نولیه ؛ شاید بولیه ، و از پیروان بولس شمشاطی هستند که از کشیشان قرن سوم میلادی بود (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۹) .
- ۸- هیلانیه پیروان هیلانه مادر قسطنطین (ر.ك اعلام المنجد - لاروس) .
- ۹- بولقانیه ، شاید الفانیه باشند که فرقه از یهود است (شهرستان ج ۲ ص ۳۰) .
- ۱۰- انسیه - شاید همان انشینیه است که در فن دوم این مقاله آمده (ر.ك ص ۶۲۳ این کتاب) .
- ۱۱- سمغسانیه ، شاید پیروان شمعون الصفا معروف بسمعان قانونی باشند (ر.ك ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۵) احتمال می رود سمغسانیه تصحیف شده سمعانیه باشد .
- ۱۲- اسحاقیه - پیروان ماراسحاق - یا اسحاق کبیرند که ملقب ببرنی قدیس ، و از نژاد ارمنیان بود (ر.ك ملل و نحل شهرستانی ج ۲-ص ۴۴) .
- ۱۳- ظاهراً مکرر است .
- ۱۴- رجوع شود بمقدمه این کتاب زیر عنوان ؛ تحقیقاتی که بی نتیجه ماند .
- ۱۵- در فلوکل همه جا - خرمیه - آمده در صورتیکه معروف و صحیح خرمیه و خرمیان بود و ماهم بتبعیت از این شهرت همه جا - خرمی و خرمیان - ذکر کردیم . در تعلیقات فلوکل ص ۱۷۹ در نسخه بدل - خرمی - و خرمیه - ذکر شده است .

و در اطراف کوهستان میان آذربایجان ، ارمنستان ، شهرستان دیلم ، همدان ، دینور ، و همچنین میان اصفهان ، اهواز پراکنده، و مجوسیانی بودند که باین کیش گرویده ، و بلقظه^۱ شهرت یافته، و رئیسشان مزدک باستانیست ، و او آنان را وادار کرد که بلذائذ و شهوترانی، و خوردن ، و نوشیدن ، و مواسات ، و آمیزش باهم گرایند ، و بهمدیگر زور گوئی و استبداد نداشته باشند، و در زن و خانواده باهم شرکت کنند، و کسی را از آمیزش بازن مرددیگر باز ندارند، و با این وصف، بکردار نیک، و ترک آدمکشی، و آزار نرساندن بمردم معتقد بوده و در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادند که در هیچ ملتی دیده نمیشد . اگر میهمانی را بخانه می خواندند هیچ روگردانی از خواسته های او - هر چه باشد نداشتند ، و همین رویه را نیز مزدکی داشت که در دوران قباد پسر فیروز ، ظهور کرده و انوشیروان ویرا با پیروانش بقتل رسانید که اخبار آن . معروف و مشهور است .

بلخی، در کتاب عیون المسائل والجوابات - اخبار خرمیان و مذهبشان ، و شرابخواری، و شهوترانی و طرز عبادتشان را جمع کرده و لازم نمیدانیم چیزهایی را ذکر نمائیم که دیگران بر ما سبقت جسته اند .

اخبار خرمیان بابکی

رئیس خرمیان بابکی ، بابک خرمی است و او پیروان خود میگفت : خدا ، منم ، و در مذهبش کشتن و ربودن و تصرف اموال دیگران ، و جنگ ، و بریدن گوش و بینی روا بود ، در حالیکه پیش از او خرمیان بچنین کارهایی آلودگی نداشتند .

اسیاب پیدایش ، و سرکشیرها و جنگهای او

و جائیکه کشته شد

واقده بن عمرو تمیمی که اخبار بابک را جمع کرده گوید : پدر بابک از مردم مدائن و کارش روغن فروشی بوده ، و بمرز آذربایجان آمد و در دهکده بلال آباد از بلوک میمد^۲ اقامت نمود ، و کوزه روغن را بدوش میکشید ، در آن دهستان دوره گردی میکرد .

۱ - لقطه بمعنی مال بیصاحب است ، و احتمال دارد - لقیطه - باشد که بمعنی فرو- مایه و پست - است (ر.ک. اقرب الموارد) .

۲ - میمد ، نام کوه و شهری در آذربایجان است (معجم البلدان) .

وی با زنی که از يك چشم کور بود . و مادر بابك است معاشقه داشت ، و مدتها با وی عمل ناشایست انجام میداد . و در اثنائیکه هردو بگوشه دور افتاده از آن دهکده ، میان بیشه شراب‌خواری مشغول بودند ، چند نفر از زنان آن دهکده برای برداشتن آب از چشمه که در آن بیشه بود آمده ، و صدائی بآهنگ نبطیان شنیده . و بآن سوی رفته ، و بر آنان هجوم آوردند ، آن بنده خدا پابفرار گذاشت ، و آنها از موی سر مادر بابك گرفته و او را بدهکده آورده و آبرویش را بردند .

واقده گوید : پس از این ماجرا ، روغن فروش نزد پدر آن دختر رفته و خواستگاری از دخترش نموده ، و پدر باز دوواچشان رضایت داد . و بابك از این زن بد دنیا آمد . سپس در یکی از مسافرتهايش بکوه سبلان^۱ شخصی که دنباله گیری از او داشت ، زخمی بوی زده و همان زخم پس از مدت کمی سبب مرگ او گردید . و مادر بابك برای دایه گی و شیر دادن بیچه‌ها بخانه‌ها میرفت ، و مزدی میگرفت . تا آنکه بابك ده ساله شد ، گویند روزی که ب جستجوی بابك بیرون آمده بود ، چون بابك برای گروهی از مردم گاوچرانی میکرد ، او را برهنه در زیر درختی خوابیده یافت ، و دید زیر هرموئی از موهای سینه و سرش خون نمایان است ، و بابك از خواب جسته و برپا برخاست ، در این حال دیگر اثری از آن خون در وی ندیده ، و گفته است ، من از اینجا دانستم که برای پسرم پیش-آمدهای بزرگی روی خواهد داد .

واقده گوید : بابك ، نزد شبل بن منقی ازدی در بلوک سراه^۲ بکار تیمار چهارپایانش اشتغال داشت ، و طنبور را از نوکران او آموخت ، و سپس به تبریز . که یکی از شهرهای آذربایجان است ، رفته ، و دو سال در خدمت محمد بن رواد ازدی بود . و پس از آن نزد مادر برگشت ، و در هجده سالگی با مادرش زندگانی مینمود .

واقده بن عمرو گوید - در کوهستان بذ^۳ دو مرد قوی و زبردستی بودند که کسی بآنها دست رسی نمییافت ، و چون مال و منال فراوانی داشتند ، در سر ریاست و تسلط بر خرمیان^۴ ساکن آن کوهستان . باهم در جنگ و ستیزه بودند ، و میخواستند که ریاست در یکنفر تمرکز داشته باشد . یکی نامش جاویدان پسر سهرک . و یکی هم بکنیه اش ، ابو عمران ،

۱- سبلان کوه بزرگ‌گیت که مشرف بشهر اردبیل بوده و دهات بسیاری دارد (معجم البلدان) .

۲- سراه - یا سراء - دهکده ایست که در دهانه نهانند قرار دارد (معجم البلدان) .

۳- بذ - یا تشدید ذال - دهستانی میان آذربایجان و اران است که در دوران معتصم

بابك از آنجا سر برداشت (معجم البلدان) .

۴- ف (الحرمیه) .

معروف بود ، این دونفر تابستانها را بچنگ و جدال با هم میگذارند ، و زمستانها ریزش برف و بسته شدن گردنه‌ها مانع از برخورد آنها بود . جاویدان ، که استاد بابک است - با دوهزار گوسفند از جایگاه خود درآمده ، و بزنجان ، از شهرهای مرزی قزوین ، رفت ، و گوسفندان خود را فروخته ، و در مراجعت بکوهستان بڈ ، در بلوک میمد دچار برف و بوران شده ، و چون شب در رسیده بود راه خود را کج کرده بیلال آباد رفت ، و از دهبان آنجا منزلی خواست . دهبان برای تحقیر جاویدان ، ویرا بخانه مادر بابک که تهی دست و فقیر بود جای داد ، و آن زن جز آتشی که برایشان روشن نمود ، چیز دیگری نتوانست فراهم سازد . و بابک نیز بخدمت غلامان و چارپایان برخواسته ، و آنها را آب داده ، و جاویدان او را روانه داشت تا خوراکی و آشامیدنی برایشان ، و علف برای چارپایان خریداری نماید ، و در گفتگویی که با او نمود ، دریافت که هرچند حال و روزگاری تباہ ، دارد و زبانش در فارسی روان نیست ، باز بسیار زیرک و ناپاک و با شہامت است ، پس رو بمادر بابک کرده و گفت: من از توانگران کوهستان بڈ هستم ، و مال و منال فراوان دارم ، و باین پسرت نیازمندم ، او را بمن بگذار تا با خود ببرم ، و هرماه پنجاه درهم مواجب او را برای تو میفرستم ، زن گفت تو مظهر نکوکاری هستی ، و پیداست که زندگانی فراخی داری و من دردل خود احساس آرامشی از تو دارم ، هر وقت که میروی ویرا همراه داشته باش .

پس از چندی ابو عمران از کوهستان خود برخواسته و با جاویدان جنگ نموده و مغلوب گردیده و جاویدان او را بقتل رسانیده ، و بکوهستان خود برگشت و زخمی برداشته بود که او را هراسان میداشت ، و پس از سه روز مرگ او را در ربود . زن جاویدان که با بابک عشق ورزی میکرد و بابک را با وی زشتکاریهایی بود ، همینکه جاویدان را مرده دید ، ببابک گفت تو بسیار چالاک و با شہامتی ، این مرد سر بنیستی گذاشت ، و من هم صدایم را بلند نکرده و پروانش را خبردار نساختم ، تو خود را آماده بدار که فردا تورا با آنان یکجا جمع مینمایم ، و میگویم جاویدان بمن گفت ، من امشب میمیرم و روح از کالبد من بیرون شود ، و ببدن بابک درآید ، و همباز روح او گردد ، و او خود را ، و شما را بچنان پایه بلندی بالا برد که کسی بآن نرسیده ، و پس از این هم نخواهد رسید ، و اومالک زمین گردد ، و سرکشانرا از پای درآورد ، و آئین مزدک را برگرداند ، و ذلیلان شمارا عزیز و افتادگان شما را سر بلند سازد . بابک از این گفته بطمع افتاده ، و این پیش آمد را بقال نیک گرفته ، و خود را برای آن آماده ساخت . صبح که دمید سپاهیان جاویدان بدوران زن جمع شده ، و گفتند چه شد که ما را نخواست ، و بما وصیتی نکرد .

زن گفت : در این کار مانعی نبود جز آنکه شما در دهات و خانه‌های خود پراکنده و متفرق بودید ، و اگر میخواست کسی را فرستد و شما را جمع کند ، خبرش منتشر میشد ، و او برای شما از شر عربان ایمنی نداشت ، از این جهت مرا عهده‌دار اجرای وصیت خود نمود که شما را آگاه سازم تا آنرا پذیرفته و بهمانگونه عمل نمائید ، گفتند ، هرچه را بتو سپرده بما بگو ، زیرا ما همانگونه که در حیاتش سرپیچی از او نداشتیم ، پس از مرگش نیز هیچ مخالفتی با او نخواهیم داشت ، زن اظهار داشت که او بمن گفت ، من امشب خواهم مرد ، و روح از کالبدم بیرون شود ، و بیدن این پسر بچه که خدمتکار من است در آید ، و من او را خداوند پیروان خود مینمایم . اگر مرگ مرا ربود ، تو آنها را باین امر آگاه بنما و بی‌دین است کسیکه در این امر سرپیچی نماید ، و برخلاف گفته من چیز را برای خود بپسندد . همه گفتند ما وصیتی را که درباره این جوان بتو نموده ، میپذیریم و قبول داریم ، سپس آن زن امر کرد گاوی بیاورند ، و بکشند و پوستش را در آورده بر زمین پهن کنند . و بر آن پوست لکن بزرگی پر از شراب بنهند ، و نان را تکه کرده بدور آن لکن گذارند . سپس یکایک آنان را پیش خوانده و گفت ، پایت را روی این پوست بگذار ، و تکه نانی را بردار ، و در شراب فرو برده و آنرا خورده و بگو ، ایمان آورم بتو ای روح بابک همچنانکه بروح جاویدان ایمان داشتم . سپس دست بابک را بگیر ، و بر او کرنش نموده^۱ و آنرا ببوس . همه باینکار درآمدند تا هنگامیکه خوراکی تهیه شد ، و بدستور آن زن خوراکی و شراب را پیش آوردند ، و او باروی گشاده بابک را کنار خود نشانده ، و پس از آنکه هر یک سه جام شراب سر کشید ، او یک شاخه ریحان بیابک داد که از دستش گرفته ، و باین کار ، میانشان زناشوئی برقرار گردید . سپس همه بپا ایستاده و بهردو کرنش نمودند که نشانه رضایت باین ازدواج بود حتی عربان^۲ مسلمان و بردگانشان .

مذاهبیکه زمان اسلام از مجوس

و خرمیان در خراسان پیدا شد

در آغاز دولت عباسیان ، و پیش از ظهور ابوالعباس ، مردی بنام بهافرید که از مردم

۱- در متن عربی (خدیید بابک و کفر علیها) در زبان عرب - کفر الفارسی - بمعنی کرنش بیادشاه است و در مثل گویند - یکفر کفر العلیج - و علیج بمعنی سخت و درشت است که عربان بکفار عجم اطلاق کنند . (ر.ک اقرب الموارد) .

۲- ف (و غریبهم) س (و عربیهم) .

۳- ف (الجرمیه) .

روی ، از شهرستان ابرشهر^۱ بود ، و عقیده مجوسیان را داشت و پنج نماز را بی سجده ، در حالیکه بسمت چپ قبله توجه میکرد ادا نموده و فالگوئیهای داشت ، و مجوسیان را بمذهب خود میخواند انبوهی از مردم باو گرویدند . ابومسلم ، شیب بن داح ، و عبدالله بن سعید را نزد او فرستاد و اسلام را براو عرضه داشتند ، و او مسلمان شده و مقامی پیدا کرد ، ولی بعد برای فالگوئیهایش اسلام او پذیرفته نشده و کشته شد ، و تا این زمان پیروان او در خراسان زیاد هستند .

و این مطلب را ابراهیم بن عباس صولی در کتاب الدولة العباسیه آورده است . والله اعلم بالصواب .

مسلمیه

از جمله اعتقاداتی که پس از اسلام در خراسان پیدا شد ، مسلمیه - پیروان ابومسلم است که عقیده بامامت او داشته ، و گویند او زنده و کامیاب است ، و همینکه منصور ، ابومسلم را کشت ، دعوات ، و یاران ویژه او بشهرها گریختند ، و یکی از آنان بنام اسحاق بترکستان و بلاد ماوراءالنهر^۲ رفت ، و در آنجا مردم را دعوت بابومسلم مینمود ، و میگفت ابومسلم در کوهستان ری زندانی است .

و بگفته آنان ، وی در وقت معینی که خودشان دانند ظهور خواهد کرد چنانکه کیسانیان این عقیده را درباره محمد بن حنفیه دارند ، و حکایت کنند این خبر گوید ، از گروهی پرسیدم ، چرا اسحاق را ترك خواندند ، گفتند ، برای این است که شهرهای ترکان درآمده و مردم را بابومسلم دعوت کرد .

گروهی گویند ، اسحاق از علویان بود ، که نزد آنان بلباس این مذهب درآمده ، و از فرزندان یحیی بن زید بن علی است که از بنی امیه فراری شده ، و در ترکستان بشهرها رفت و آمد داشت .

مؤلف کتاب اخبار ماوراءالنهر که از خراسانیان است گوید ، ابراهیم بن محمد که درباره مسلمیه اطلاعات داشت بمن گفت ، اسحاق یکی از مردم ماوراءالنهر بود ، و سواد نداشت ، ولی جنیان از وی شنوائی داشته و اگر کسی چیزی از وی سؤال مینمود پس از

۱- ابرشهر - نام قدیم نیشابور بود که یکی از چهار شهر خراسانست (فرهنگ نفیسی).

۲- رجوع شود بصفحه ۲۹ این کتاب .

یکشب جوابش را میداد ، و همینکه آن پیش آمد برای ابومسلم رخ داد ، مردم را باودعوت کرد ، و عقیده داشت که او پیامبری از طرف زردشت بود ، و زردشت هم زنده بوده و نمرده است و ابومسلم هم زنده جاوید بوده و خروج خواهد کرد ، تا این دین را برپا دارد ، و این امر از اسرار مسلمیه است .

بلخی گوید : پاره از مردم مسلمیه را خرمدینیه^۱ نامند ، و شنیده ام که در نزد ما در بلخ گروهی از ایشان هستند که در دهکده - حرساد^۲ - زندگانی میکنند و در حال ترس و بیم هستند .

مذاهب سمنیه

بخطی یکی از مردم خراسان ، که - اخبار خراسان فی القدیم و ما آلت الیه فی الحدیث - را تألیف کرده و آن جزوه مانند دستوریست ، خواندم ، که پیامبر سمنیه بوداسف^۳ است ، و بیشتر مردمان ماوراءالنهر در دوران گذشته پیش از اسلام این کیش را داشتند ، سمنیه منسوبان سمنی^۴ بوده . و این مردم از تمام مردمان روی زمین و دیانت‌هایی که هست باسجاوت ترند ، چون پیامبرشان بوداسف بآنان دستور داده ، که بزرگترین چیزی که حل و آسان نگردیده ، و انسان نمیتواند بآن عقیده داشته باشد و عمل نکند ، گفتن - نه - در تمام کارهاست . و این گروه در گفتار همین رویه را دارند و گفتن - نه - را کار شیطان دانند ، و مذهبشان دفع شیطان است .

۱- ف (الخرمدینیه) .
 ۲- در متن عربی بهمین گونه بی نقطه ذکر شده که یافتن آن را دشوار ساخته ، ولی ظاهراً - خرما باذ باشد که ازدهات بلخ بوده ، و ابولیت نصر بن سیار خرما باذی منسوب بآنجا است (ر.ک. معجم البلدان) .
 ۳- بوداسف - از نامهای افسانه ایست که او را حکیم - پیامبر خوانند ، و بودا را نیز تمثال بوداسف دانند (ر.ک همین کتاب - سخن درباره بد) .
 ۴- سمنی - منسوب بسمن که معرب - سمن - پارسی ، بمعنی بت است (ر.ک. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین صفحه ۱۲۹۶) .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن دوم - از مقاله نهم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهاییکه تصنیف کرده‌اند

مشمول بر

مذاهب و اعتقادات

مذاهب هند

در مقدمه^۱ جزوه^۲ چنین خوانده‌ام : کتاب فیہ ملل الہند وادیانہا - و من در روز جمعه سوم محرم سال دوست و چهل و نه ، از این کتاب نسخه برداشتم ، و نمیدانم نویسنده حکایت‌های آن چه کسی بوده ، و لسی حرف بحرف آن بخط یعقوب بن اسحاق کندی بود . و در زیر مقدمه ، این حکایتها بود که بهمان الفاظ نویسنده‌اش در اینجا ذکر مینمایم :

۱- در متن عربی دارد (. . ترجمته) ، و از معانی ترجمه ، مقدمه یا فاتحة الكتاب است (ر.ک. اقرب الموارد) .

پاره از متکلمان گفته‌اند که یحیی بن خالد برمکی یکنفر را بهندوستان روانه داشت، تا دواجاتی که آنجا هست برایش بیاورد، و از مذاهب آنجا شمه برایش بنویسد، و آن شخص این کتاب را تألیف نموده است.

محمد بن اسحاق گوید: در روزگار فرمانفرمائی عرب کسیکه درباره هند جد و جهدی از خود نشان داد، یحیی بن خالد برمکی، و گروه برمکیان بود، (و احتمال دارد این حکایت صحیح باشد، اگر این را هم بچیزهائی اضافه نمائیم که از برمکیان) و اهتمامشان بامور هندوستان، و خواستن علماء طب و حکیمان آنها، میدانیم.

نام جاهائیکه در شهرهای هند

عبادتگاه بود، و چگونگی آنها

و سرگذشت بوداها^۱

بزرگترین عبادتگاه در مانکیر^۲ است که طول آن يك فرسنگ بوده، و مانکیر شهریست که بلهرا^۳ در آنجاست. طول این شهر چهل فرسنگ، و ساختمانهایش همه از چوب ساج، و نی و تخته‌های گوناگون است، و گویند مردمانش هزار هزار فیل دارند، و باین وسیله کالاها را حمل و نقل مینمایند، و در اصطبل پادشاه شصت هزار فیل است. و رخت شویان، و آرایشگران و خیاطان یکصد و بیست هزار فیل دارند.

در این بتخانه تقریباً بیست هزار بودا - از جواهر گوناگون مانند طلا، و نقره، و از آهن، و مس، و روی، و عاج و سنگهائی است که بر آنها بهترین جواهرات نشانده شده، و سالی یکمرتبه پادشاه سواره، یا پیاده باین خانه میآید و سواره بر میگردد. و در آنجا بتی

۱- بدده - بودائیان، و بد - بودا - معنایش شخصیتی است که بد دنیا آمده، و ازدواج نکرده، و نخورده، و نیاشامینده. و پیر نشده، و مرگ ندارد (ر.ک. ملل و نحل شهرستانی ج ۳ - ص ۳۴۸ ببعد).

۲- مانکیر - Manyakbeta - le . Mankir مانیاختا که اکنون بآن مالخد Malkhed گویند پایتخت بلهرا، و در جنوب گلبرگه (حیدرآباد) است. (ر.ک. حدود العالم ترجمه و شرح آقای مینورسکی Minoresky بانگلیسی ص ۲۳۸).

۳- بلهرا - نام پادشاهی است که مانکیر را پایتخت خود قرار داده بود (ر.ک. کتاب و صفحه نامبرده در بالا).